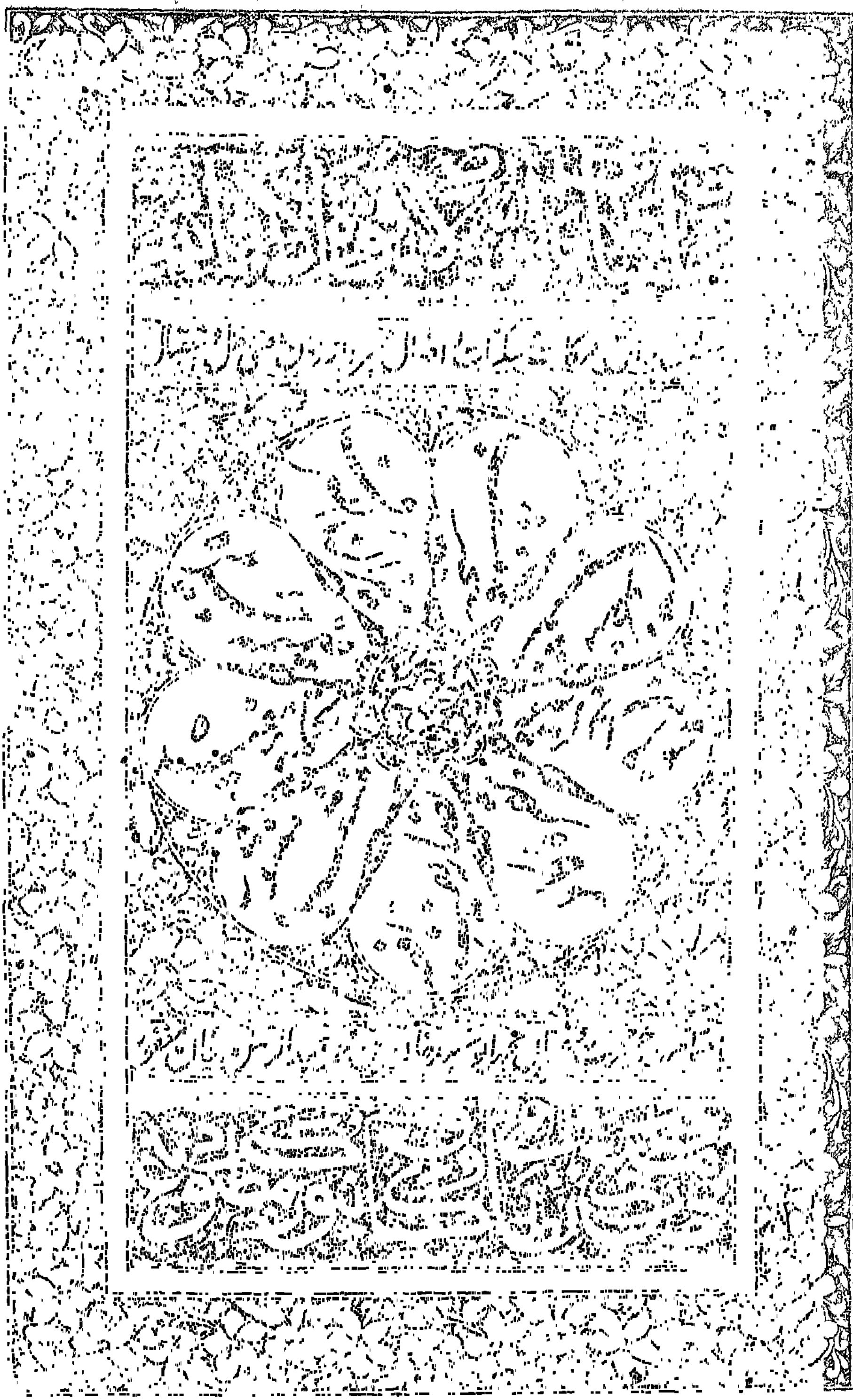
ما شاء الله لا قوة الا بالله

مع فرہنگ خاص حرکات و سکنات افعال مجرد از زمان ماضی و حال و استقبال

باہتمام حاجی محمد عمر ابن محمد عبد الرحمن ابن حاجی محمد حسن خان



بسم الله الرحمن الرحیم

نقود و حمد خالق افعال بمیزان بیان انسب جواهر شکر بسبع حرکات و سکنات و گنجینه تبیان نگنجد و صلوات
زاکیات برای عالم علوم کائنات که پیش فصاحتش فصحای حال ماضی شدند و معتقدان تثنیه و تثلیث
امر نواهی آل و اصحابش بر عقیدهٔ توحید و حقیت رسالت راضی رضوان الله علیهم اجمعین
اما بعد بهمه ذرات نسبت مستمل بخاطر محمد عبد الرحمن شاکر عرضه میدهد که از مدت دراز و زمان دیر بار حسب درخواست
طلبهٔ علوم بخاطر هم بود که نسخهٔ میزان و منشعب با امثال مجموعه پنج گنج و زبده و صرف میر و دستور المبتدی
و فصول اکبری و شافیه مطبوعه مطبع نظامی که بالتصحیح پیوسته و حواشی مفیده آرایش و هم کرده از مسامحهٔ
ارباب تصحیح که محض بنظر اعتماد کاتب صحیح نویس انگاشته اند اغلاط کثیره درین نسخه راه یافته چنانچه ذکر نون
اعرابی در بحث مضارع از میزان ساقط گردیده و حواشی متعلقهٔ نون اعرابی بر حاشیه همچنان برقرار مانده و حواشی
غیر مناسب بمقام موجود و مفیده مناسبه از میان مفقود این بود یکی از هزاره و مشتی از خروار بنا بر غلبهٔ محبت
صرفی بی بدیل نحوی عدیم المثیل ماهر معقول و منقول حاوی فروع و اصول جناب مولانا
الهی بخش صاحب دام بالفیوض والمواهب تکلیف دادم الشان بعزیمت درستی مجموعه
مذکوره اولاً برای ترتیب تهذیب میزان دو نسخه متن قلمی صحیح قدیم و چار نسخه شرح فراهم ساختند و بدرستی و
تهذیب یک نسخه از آن پرداختند حواشی مفیدا افزودند و نامفیده محو فرمودند و چون در میزان بعضی
از ضروریات مثل بحث اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل مصنف مغفور ترک فرموده لهذا برای
تسهیل و حصول مناسبت مبتدی بیان اینها تکمله در آخر افزوده و فوائدی که در حاشیه مرقوم است طالب
بمطالعهٔ آن میسر نمیشود و فوائد که در ضمن هوامش مسطور است متعلق بعبارهٔ آن فقره میگردد و بر همین
نهج نسخهٔ منشعب هم بحلیهٔ حواشی مزیل غواشی مع ازدیاد چند تصاریف ابواب لحفظ و نصره و تتمهٔ ابواب

مزید ثلاثی غیر ملحق با همزهٔ وصل و ملحق بدحرج و تدحرج و اقشعر که همه را مصنف رحمه ترک فرموده بودند مخلی و مرتب نموده و معهذا چونکه در نسخهٔ میزان بجز بحث یک قسم ماضی مطلق بحثی از اقسام دیگر که ماضی قریب و ماضی بعید و ماضی استمراری و ماضی احتمالی و ماضی تمنائی ست نبود بلکه تا هذا الآن در هیچ یک کتاب از کتب صرف این بحث اقسام ماضی دیده نشده حال آنکه مشکل گردانهای آنها بزبان فارسی طلبا را بشدت حاجت بدان افتد لهذا خواستم که اگر درین کتاب این بحث نیز افزوده شود هر آینه برای ترقی استعداد طلبه نهایت مفید بود بنابرین حسب الحکم ارشاد استاد الاساتذه صدر ایوان سخن شناسی جناب مولوی محمد عبد العلی صاحب آسی مدراسی سلمه ربه الآسی ابن بحث ماضی مطلق ضمیمه بنای این اقسام افزودند یعنی از صفحهٔ ۹ تا ۱۳ در چهار ورق سیاقاً لما سبق دو صد و هشتاد صیغهٔ دیگر ماضیهای متروکه محتاج الیها ضبط نمودند الحق حسب منطوق مثل سائرکم ترک الاول للآخر این اختراع ضمیمهٔ جدید عدیم النظیر از قسام ازلی قسمت ایشان است که کسی از متقدمین و متاخرین چنین نقش نغز نبست هر که از علما و طلبه ادراک دید از ته دل پسندید در اسم سامی مصنف میزان اختلاف است صاحب تعداد العلوم علی حسب الفهوم سراج الدین بن عثمان اوهی نوشته و گفته که اینها النحو و پنج گنج نیز از تصنیف همین مصنف علام است و شارح میزان وجه الدین بن عثمان بن حسین گویند آنچه انتساب میزان بحضرت شیخ سعدی مشهور است اصلی ندارد بالجمله مصنف مغفور درجات عالی و برکات متعالی داشت که فیضان و افاده مستفادش هنوز جاریست کدامی عالم در هندوستان نبوده که ازین کتب بهره اندوز نگشته باشد و ثمره و زبده آخیره اکنون امیدواری از فضل باری آنست چنانکه مردم بعد خواندن این کتب عالم نامی و فاضل گرامی شدند بر خوردار نور الابصار راحت روان روح جسم ناتوان سعادت توامان حافظ محمد ابو سعید خان سلمه الرحمن نیز ازین کتب بهره اندوز شده عالم ربانی و فاضل حقانی شود آمین ثم آمین چشم از کسانیکه ازین کتب منفعتها بر دارند و برخوردار شوند باز دیا عمر و علم و اقبال فقیر حقیر و مصححین موصوفین را بدعای فلاح دارین یاد آرند و الله مجیب الدعوات و بیده ازمة النجاة

اشتهار

چونکه در ترتیب کتاب هذا این حقیر خاص صرف زر کثیر شد لهذا التماس آنکه کسی از ارباب مطابع و تجار این مجموعه را و اخلاق جهانگیری گورنمنٹ و انعه حسب مراد قانون نمبر ۲۵ سنه ۱۸۶۷ع بدون اجازت مهتمم مطبع نظامی قصد طبعش کنند

رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت بخشش
کنندهٔ گناهان گنهگاران ابتدای درجات عالیات نیکوکاران ۱۲

سوال لفظ الله مقدم شده برای آنکه اسم ذات است و ... مقدم
بر صفات است ... مقدم شده بر رحیم برای آنکه ...
حق تعالی ... صفت عام ...
مصنف رحمه الله ...

روایت حدیث نبوی کل امر ذی بال لا یبدأ فیه باسم الله
ابتر ... هر امر ... شان که ابتدا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
جمیع ستایش ثابت است خدای را که پروردگار عالمهاست و نکوئی عاقبت ثابت است برای متقیان

والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين
ورحمت کامله نازل باد بر رسول خدا که محمد صلی الله علیه وآله وسلم است و بر آل و اصحاب آن همگنان را

بدان اسعدك الله تعالى في الدارين
نیک بخت کند ترا خدای برتر در هر دو جهان ۱۲

که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است ماضی و مستقبل

وحال و هرچه جز این سه چیز است متفرع است هم از این سه
بکسر را بمعنی برآینده ۱۲

آما ماضی فعلی را گویند که بزمانهٔ گذشته تعلق دارد و آخرِ او

مبنی باشد بر فتحه قلّت حروفه او کثرت مگر بعارض

کم باشد حروف آن یا بسیار

چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ چون ضَرَبَ سَمِعَ

کَرُمَ بَعْثَرَ اما مستقبل فعلی را گویند که بزمانهٔ آینده

تعلق دارد و آخر او مرفوع باشد مگر بعارض چون

یَفْعِلُ یَفْعَلُ یَفْعُلُ یُفَعْلِلُ چون یَضْرِبُ یَسْمَعُ

یَکْرُمُ یُبَعْثِرُ اما حال فعلی را گویند که بزمانهٔ موجود

تعلق دارد و صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال است و از هر یکی

ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند سه ازان

مر مذکر غائب راست و سه ازان مر مؤنث غائب راست

وسه ازان هر مذکر حاضر راست وسه ازان هر مونث حاضر

راست ودو ازان هر حکایت نفس متکلم است در اول

صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث یکسان ست

و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مونث

نیز یکسان ست و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است

معروف و مجهول و هر یکی ازین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی

بحث اثبات فعل ماضی معروف

فَعَلَ فَعَلَا فَعَلُوا فَعَلَتْ فَعَلَتَا فَعَلْنَ فَعَلْتَ

فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ فَعَلْتُ فَعَلْنَا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف

بود وچون خواهی که مجهول بناکنی فای فَعَل را ضمه کن و عین

یعنی فای این صیغه را ۱۲

فعل را کسره ده و در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود

بگذار تا ماضی مجهول گردد

زیرا که مبنی است ۱۲

بحث اثبات فعل ماضی مجهول

فُعِلَ فُعِلَا فُعِلُوا فُعِلَتْ فُعِلَتَا فُعِلْنَ فُعِلْتَ فُعِلْتُمَا

فُعِلْتُمْ فُعِلْتِ فُعِلْتُمَا فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنَا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی مجهول بود وچون خواهی که نفی بناکنی مای نفی در اوّل او در آر تا ماضی منفی گردد و مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند چنانچه بود وهمبران طریق باشد لیکن

عمل در معنے کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعلِ ماضی معروف

ما فَعَلَ ما فَعَلا ما فَعَلُوا ما فَعَلَتْ ما فَعَلَتا

ما فَعَلْنَ ما فَعَلْتَ ما فَعَلْتُما ما فَعَلْتُمْ

ما فَعَلْتِ ما فَعَلْتُما ما فَعَلْتُنَّ ما فَعَلْتُ ما فَعَلْنا

بحث نفی فعل ماضی مجهول

ما فُعِلَ ما فُعِلا ما فُعِلُوا ما فُعِلَتْ ما فُعِلَتا

ما فُعِلْنَ ما فُعِلَتْ ما فُعِلْتُما

ما فُعِلْتُمْ ما فُعِلْتِ ما فُعِلْتُما ما

فُعِلْتُنَّ ما فُعِلْتُ ما فُعِلْنا

ضمیمۀ جدیده

فصل اینهمه که گفته شد بحث ماضی مطلق بود چون خواهی که اقسام دیگر از ماضی قریب و بعید و استمراری و احتمالی و تمنائی بنا کنی پس اگر لفظ قد که برای تقریب است بر ماضی مطلق داخل کنی ماضی قریب شود پس هر یک ازین ماضیهای ششگانه بر چهار گونه است مثبت منفی و معروف و مجهول و نیز از هر یک ازینها چهارده صیغه بر می آید چنانکه در ماضی مطلق گذشت

بحث ماضی قریب مثبت معروف

قَدْ فَعَلَ قَدْ فَعَلَا قَدْ فَعَلُوْا قَدْ فَعَلَتْ قَدْ فَعَلَتَا
قَدْ فَعَلْنَ قَدْ فَعَلْتَ قَدْ فَعَلْتُمَا قَدْ فَعَلْتُمْ قَدْ فَعَلْتِ
قَدْ فَعَلْتُمَا قَدْ فَعَلْتُنَّ قَدْ فَعَلْتُ قَدْ فَعَلْنَا

بحث ماضی قریب مثبت مجهول

قَدْ فُعِلَ قَدْ فُعِلَا قَدْ فُعِلُوْا قَدْ فُعِلَتْ قَدْ فُعِلَتَا
قَدْ فُعِلْنَ قَدْ فُعِلْتَ قَدْ فُعِلْتُمَا قَدْ فُعِلْتُمْ قَدْ فُعِلْتِ

قَدْ فُعِلْتُمَا قَدْ فُعِلْتُنَّ قَدْ فُعِلْتُ قَدْ فُعِلْنَا

بحث ماضی قریب منفی معروف

قَدْ مَا فَعَلَ قَدْ مَا فَعَلَا قَدْ مَا فَعَلُوا قَدْ مَا فَعَلَتْ
قَدْ مَا فَعَلَتَا قَدْ مَا فَعَلْنَ قَدْ مَا فَعَلْتَ قَدْ مَا فَعَلْتُمَا
قَدْ مَا فَعَلْتُمْ قَدْ مَا فَعَلْتِ قَدْ مَا فَعَلْتُمَا قَدْ مَا فَعَلْتُنَّ
قَدْ مَا فَعَلْتُ قَدْ مَا فَعَلْنَا

بحث ماضی قریب منفی مجهول

قَدْ مَا فُعِلَ قَدْ مَا فُعِلَا قَدْ مَا فُعِلُوا قَدْ مَا فُعِلَتْ
قَدْ مَا فُعِلَتَا قَدْ مَا فُعِلْنَ قَدْ مَا فُعِلْتَ قَدْ مَا فُعِلْتُمَا
قَدْ مَا فُعِلْتُمْ قَدْ مَا فُعِلْتِ قَدْ مَا فُعِلْتُمَا
قَدْ مَا فُعِلْتُنَّ قَدْ مَا فُعِلْتُ قَدْ مَا فُعِلْنَا

فصل اینهمه که گفته شد بحث ماضی قریب بود چون خواهی که ماضی بعید بنا کنی لفظ کان در اول ماضی مطلق درآر تا ماضی بعید گردد

بحثِ ماضی بعید مثبت معروف

كَانَ فَعَلَ كَانَا فَعَلَا كَانُوْا فَعَلُوْا كَانَتْ فَعَلَتْ كَانَتَا فَعَلَتَا

كُنَّ فَعَلْنَ كُنْتَ فَعَلْتَ كُنْتُمَا فَعَلْتُمَا كُنْتُمْ فَعَلْتُمْ كُنْتِ فَعَلْتِ

كُنْتُمَا فَعَلْتُمَا كُنْتُنَّ فَعَلْتُنَّ كُنْتُ فَعَلْتُ كُنَّا فَعَلْنَا

بحث ماضی بعید مثبت مجہول

كَانَ فُعِلَ كَانَا فُعِلَا كَانُوْا فُعِلُوْا كَانَتْ فُعِلَتْ كَانَتَا فُعِلَتَا

كُنَّ فُعِلْنَ كُنْتَ فُعِلْتَ كُنْتُمَا فُعِلْتُمَا كُنْتُمْ فُعِلْتُمْ كُنْتِ

فُعِلْتِ كُنْتُمَا فُعِلْتُمَا كُنْتُنَّ فُعِلْتُنَّ كُنْتُ فُعِلْتُ كُنَّا فُعِلْنَا

بحث ماضی بعید منفی معروف

مَا كَانَ فَعَلَ مَا كَانَا فَعَلَا مَا كَانُوْا فَعَلُوْا مَا كَانَتْ فَعَلَتْ

مَا كَانَتَا فَعَلَتَا مَا كُنَّ فَعَلْنَ مَا كُنْتَ فَعَلْتَ مَا كُنْتُمَا فَعَلْتُمَا

مَا كُنْتُمْ فَعَلْتُمْ مَا كُنْتِ فَعَلْتِ مَا كُنْتُمَا فَعَلْتُمَا

مَا كُنْتُنَّ فَعَلْتُنَّ مَا كُنْتُ فَعَلْتُ مَا كُنَّا فَعَلْنَا

بحث ماضی بعید منفی مجهول

مَا كَانَ فُعِلَ مَا كَانَا فُعِلَا مَا كَانُوا فُعِلُوا مَا كَانَتْ فُعِلَتْ

مَا كَانَتَا فُعِلَتَا مَا كُنَّ فُعِلْنَ مَا كُنْتَ فُعِلْتَ مَا كُنْتُمَا

فُعِلْتُمَا مَا كُنْتُمْ فُعِلْتُمْ مَا كُنْتِ فُعِلْتِ مَا كُنْتُمَا فُعِلْتُمَا

مَا كُنْتُنَّ فُعِلْتُنَّ مَا كُنْتُ فُعِلْتُ مَا كُنَّا فُعِلْنَا

فصل بهم که گفته شد بحث ماضی بعید بود چون خواهی که ماضی استمراری بنا کنی لفظ کان ابر فعل مضارع داخل کن تا ماضی استمراری شود و این بیشتر است و گاهی دخول لفظ کان بر ماضی هم افاده استمرار دهد لیکن لفظ کان درین هر دو ماضی در تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث و خطاب و تکلم مطابق ضمائر مدخول خود باشد

بحث ماضی استمراری مثبت معروف

كَانَ يَفْعَلُ كَانَا يَفْعَلَانِ كَانُوا يَفْعَلُونَ كَانَتْ تَفْعَلُ كَانَتَا

تَفْعَلَانِ كُنَّ يَفْعَلْنَ كُنْتَ تَفْعَلُ كُنْتُمَا تَفْعَلَانِ كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ

كُنْتِ تَفْعَلِيْنَ كُنْتُمَا تَفْعَلَانِ كُنْتُنَّ تَفْعَلْنَ كُنْتُ اَفْعَلُ كُنَّا نَفْعَلُ

بحث ماضی استمراری مثبت مجهول

كَانَ يُفْعَلُ كَانَا يُفْعَلَانِ كَانُوا يُفْعَلُونَ كَانَتْ تُفْعَلُ كَانَتَا
تُفْعَلَانِ كُنَّ يُفْعَلْنَ كُنْتَ تُفْعَلُ كُنْتُمَا تُفْعَلَانِ كُنْتُمْ تُفْعَلُونَ
كُنْتِ تُفْعَلِينَ كُنْتُمَا تُفْعَلَانِ كُنْتُنَّ تُفْعَلْنَ كُنْتُ أُفْعَلُ كُنَّا نُفْعَلُ

بحث ماضی استمراری منفی معروف

مَا كَانَ يَفْعَلُ مَا كَانَا يَفْعَلَانِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ مَا كَانَتْ تَفْعَلُ
مَا كَانَتَا تَفْعَلَانِ مَا كُنَّ يَفْعَلْنَ مَا كُنْتَ تَفْعَلُ مَا كُنْتُمَا
تَفْعَلَانِ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ مَا كُنْتِ تَفْعَلِينَ مَا كُنْتُمَا
تَفْعَلَانِ مَا كُنْتُنَّ تَفْعَلْنَ مَا كُنْتُ أَفْعَلُ مَا كُنَّا نَفْعَلُ

بحث ماضی استمراری منفی مجهول

مَا كَانَ يُفْعَلُ مَا كَانَا يُفْعَلَانِ مَا كَانُوا يُفْعَلُونَ مَا كَانَتْ
تُفْعَلُ مَا كَانَتَا تُفْعَلَانِ مَا كُنَّ يُفْعَلْنَ مَا كُنْتَ تُفْعَلُ مَا
كُنْتُمَا تُفْعَلَانِ مَا كُنْتُمْ تُفْعَلُونَ مَا كُنْتِ تُفْعَلِينَ

مَا كُنْتُمَا تَفْعَلَانِ مَا كُنْتُنَّ تَفْعَلْنَ مَا كُنْتُ أَفْعَلُ مَا كُنَّا نَفْعَلُ

فصل اینهمه گفته شد بحث ماضی استمراری بود چون خواهی که ماضی احتمالی بنا کنی پس لفظ لعلما بر ماضی مطلق در آر تا ماضی احتمالی گردد

یعنی شاید ۱۲

بحث ماضی احتمالی مثبت معروف

لَعَلَّمَا فَعَلَ لَعَلَّمَا فَعَلَا لَعَلَّمَا فَعَلُوا لَعَلَّمَا فَعَلَتْ لَعَلَّمَا فَعَلَتَا لَعَلَّمَا فَعَلْنَ لَعَلَّمَا فَعَلْتَ لَعَلَّمَا فَعَلْتُمَا لَعَلَّمَا فَعَلْتُمْ لَعَلَّمَا فَعَلْتِ لَعَلَّمَا فَعَلْتُمَا لَعَلَّمَا فَعَلْتُنَّ لَعَلَّمَا فَعَلْتُ لَعَلَّمَا فَعَلْنَا

بحث ماضی احتمالی مثبت مجهول

لَعَلَّمَا فُعِلَ لَعَلَّمَا فُعِلَا لَعَلَّمَا فُعِلُوا لَعَلَّمَا فُعِلَتْ لَعَلَّمَا فُعِلَتَا لَعَلَّمَا فُعِلْنَ لَعَلَّمَا فُعِلْتَ لَعَلَّمَا فُعِلْتُمَا لَعَلَّمَا فُعِلْتُمْ لَعَلَّمَا فُعِلْتِ لَعَلَّمَا فُعِلْتُمَا لَعَلَّمَا فُعِلْتُنَّ لَعَلَّمَا فُعِلْتُ لَعَلَّمَا فُعِلْنَا

بحث ماضی احتمالی منفی معروف

لَعَلَّمَا مَا فَعَلَ لَعَلَّمَا مَا فَعَلَا لَعَلَّمَا مَا فَعَلُوا لَعَلَّمَا مَا فَعَلَتْ

لعلّما ما فعلتا لعلّما ما فعلن لعلّما ما فعلتَ لعلّما ما فعلتما

لعلّما ما فعلتم لعلّما ما فعلتِ لعلّما ما فعلتما

لعلّما ما فعلتنّ لعلّما ما فعلتُ لعلّما ما فعلنا

بحث ماضی احتمالی منفی مجهول

لعلّما ما فُعِلَ لعلّما ما فُعِلا لعلّما ما فُعِلوا لعلّما ما

فُعِلت لعلّما ما فُعِلتا لعلّما ما فُعِلن لعلّما ما فُعِلتَ

لعلّما ما فُعِلتما لعلّما ما فُعِلتم لعلّما ما فُعِلتِ لعلّما ما

فُعِلتما لعلّما ما فُعِلتنّ لعلّما ما فُعِلتُ لعلّما ما فُعِلنا

فصل اینهمه که گفته شد بحث ماضی احتمالی بود چون خواهی که ماضی تمنائی بنا کنی پس لفظ لیتما در اول ماضی مطلق داخل کن تا ماضی تمنائی شود

بحث ماضی تمنائی مثبت معروف

لیتما فعل لیتما فعلا لیتما فعلوا لیتما فعلت لیتما فعلتا

لیتما فعلن لیتما فعلتَ لیتما فعلتما لیتما فعلتم لیتما فعلتِ

لَیْتَما فَعَلْتُما لَیْتَما فَعَلْتُنَّ لَیْتَما فَعَلْتُ لَیْتَنا فَعَلْنا

بحث ماضی تمنائی مثبت مجهول

لَیْتَما فُعِلَ لَیْتَما فُعِلا لَیْتَما فُعِلُوا لَیْتَما فُعِلَتْ لَیْتَما فُعِلَتا

لَیْتَما فُعِلْنَ لَیْتَما فُعِلْتَ لَیْتَما فُعِلْتُما لَیْتَما فُعِلْتُمْ لَیْتَما

فُعِلْتِ لَیْتَما فُعِلْتُما لَیْتَما فُعِلْتُنَّ لَیْتَما فُعِلْتُ لَیْتَنا فُعِلْنا

بحث ماضی تمنائی منفی معروف

لَیْتَما ما فَعَلَ لَیْتَما ما فَعَلا لَیْتَما ما فَعَلُوا لَیْتَما ما فَعَلَتْ لَیْتَما ما فَعَلَتا

لَیْتَما ما فَعَلْنَ لَیْتَما ما فَعَلْتَ لَیْتَما ما فَعَلْتُما لَیْتَما ما فَعَلْتُمْ لَیْتَما

ما فَعَلْتِ لَیْتَما ما فَعَلْتُما لَیْتَما ما فَعَلْتُنَّ لَیْتَما ما فَعَلْتُ لَیْتَنا ما فَعَلْنا

بحث ماضی تمنائی منفی مجهول

لَیْتَما ما فُعِلَ لَیْتَما ما فُعِلا لَیْتَما ما فُعِلُوا لَیْتَما ما فُعِلَتْ لَیْتَما ما فُعِلَتا

لَیْتَما ما فُعِلْنَ لَیْتَما ما فُعِلْتَ لَیْتَما ما فُعِلْتُما لَیْتَما ما فُعِلْتُمْ لَیْتَما

ما فُعِلْتِ لَیْتَما ما فُعِلْتُما لَیْتَما ما فُعِلْتُنَّ لَیْتَما ما فُعِلْتُ لَیْتَنا ما فُعِلْنا

17

فصل این همه که گفته شد بحث فعل ماضی بود چون خواهی
که مضارع بنا کنی یکی را از علامتهای مضارع در اول آور و در آخر
او ضمه کن و علامت مضارع چهار حرفند الف و تا و یا و نون
که مجموع وی آتین باشد الف وحدان حکایت نفس متکلم
راست و تا برای هشت کلمه است سه از آن مر مذکر حاضر راست
و سه از آن مر مؤنث حاضر راست و دو از آن مر واحد و تثنیه
مؤنث غائبه است و یا برای چهار کلمه است سه از آن مر مذکر
غائب است و یکی مر جمع مؤنث غائب راست و نون
برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث است و در هفت
محل نون اعرابی را در آر چهار تثنیه که نون اعرابی در اینها مکسور باشد

و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی احد مؤنث حاضر که نون اعرابی در اینها

مفتوح باشد و نون جمع مؤنث چنانکه در ماضی آید همچنان در مضارع

بحث اثبات فعل مضارع معروف

یَفْعَلُ یَفْعَلَانِ یَفْعَلُونَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ یَفْعَلْنَ تَفْعَلُ

تَفْعَلَانِ تَفْعَلُونَ تَفْعَلِینَ تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ اَفْعَلُ نَفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف

بود و چون خواهی که مضارع مجهول بنا کنی علامت مضارع را ضمه دهی و

عین کلمه را فتحه در هر دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا مضارع مجهول گردد

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

یُفْعَلُ یُفْعَلَانِ یُفْعَلُونَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ یُفْعَلْنَ تُفْعَلُ

تُفْعَلَانِ تُفْعَلُونَ تُفْعَلِينَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات مضارع مجهول

بود چون خواهی که نفی بلا بنا کنی لای نفی در اول او در آر

و لای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند چنانکه بود همان

طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل مضارع معروف

لَا یَفْعَلُ لَا یَفْعَلَانِ لَا یَفْعَلُونَ لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ

لَا یَفْعَلْنَ لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلُونَ لَا

تَفْعَلِینَ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلُ لَا نَفْعَلُ

بحث نفی فعل مضارع مجهول

لا یُفعَلُ لا یُفعَلَا[ن لا یُف]عَلُونَ لا تُفعَلُ لا

تُفعَلَانِ لا یُفعَلنَ لا تُ[ف]عَلُ لا تُفعَلَانِ لا تُفعَلُونَ

لا تُفعَلِینَ لا تُفعَلَانِ لا تُفعَلنَ لا اُفعَلُ لا نُفعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع بلا بود چون خواهی

که نفی تاکید بلن بنا کنی لن دراول فعل مضارع درآر واین نفی را نفی

تاکید بلن گویند ولن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند و آن

اگر در آخر او الف نباشد چون لن یخشی ۱۲

پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و

یفعل ۱۲ تفعل ۱۲ تفعل ۱۲

صیغه حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون اعرابی اساقط گرداند چهار

افعل نفعل ۱۲ یفعلان تفعلان ۱۲ تفعلان ۱۲

در جمع مذکر غائب و حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع

یفعلون ۱۲ تفعلون ۱۲ تفعلین ۱۲

مؤنث غائب و حاضر در لفظ هیچ عمل نکند و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند

یفعلن ۱۲ تفعلن ۱۲

۲۰

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف

لَنْ یَفْعَلَ لَنْ یَفْعَلَا لَنْ یَفْعَلُوْا لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَا
لَنْ یَفْعَلْنَ لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَا لَنْ تَفْعَلُوْا لَنْ تَفْعَلِیْ
لَنْ تَفْعَلَا لَنْ تَفْعَلْنَ لَنْ اَفْعَلَ لَنْ نَفْعَلَ

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول

لَنْ یُفْعَلَ لَنْ یُفْعَلَا لَنْ یُفْعَلُوْا لَنْ تُفْعَلَ لَنْ
تُفْعَلَا لَنْ یُفْعَلْنَ لَنْ تُفْعَلَ لَنْ تُفْعَلَا لَنْ تُفْعَلُوْا
لَنْ تُفْعَلِیْ لَنْ تُفْعَلَا لَنْ تُفْعَلْنَ لَنْ اُفْعَلَ لَنْ نُفْعَلَ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل بود و چون
خواهی که نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آر و این نفی جحد بلم

سیگویند ولم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند اگر بود آخر او
حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند چون لم یدع و لم
یرم و لم یخش و حرف علت سه است واو و الف و یا که مجموعه وی
وای شد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مونث غائب
و واحد مذکر حاضر و دو کلمه حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون
اعرابی را ساقط گرداند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و حاضر و
یکی واحد مونث حاضر و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و آن دو
محل این ست جمع مونث غائب و حاضر و در همه کلمات عمل
در معنی کند یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گرداند

بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل معروف

لم یفعل لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا

لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی

لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل

بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل مجهول

لم یُفعل لم یُفعلا لم یُفعلوا لم تُفعل لم تُفعلا

لم یُفعلن لم تُفعل لم تُفعلا لم تُفعلوا لم

تُفعلی لم تُفعلا لم تُفعلن لم اُفعل لم نُفعل

فصل این همه که گذشته شد بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل بود چون خواهی که لام تاکید با نون تاکید بیاری لام تاکید در اول فعل مستقبل در آر و نون تاکید در آخر او بیار و حرکت لام تاکید همیشه مفتوح باشد و نون

تاکید دو نون ست یکی نون ثقیله دوم نون خفیفه و نون ثقیله نون
مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند و نون ثقیله در چهارده
کلمه در آید و نون خفیفه در هشت کلمه در آید و ماقبل نون ثقیله در پنج
محل مفتوح باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد
مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در
شش محل ماقبل نون ثقیله الف باشد چهار تثنیه و دو جمع مؤنث
غائب و حاضر و درین دو محل الف فاصل در آید و در جمع مذکر غائب
و حاضر واو دور کرده شود و ماقبل او ضمه گذاشته شود تا دلالت کند
بر حذف او و از صیغه واحد مؤنث حاضر یا دور کرده شود و ماقبل او کسره
گذاشته آید تا دلالت کند بر حذف یا و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد

وآن شش محل همان ست که دران الف در می آید و در
باقی هشت محل مفتوح و نون خفیفه در محلیکه الف باشد نیاید
و در باقی محل بیاید و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ
لَيَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ
لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَيُفْعَلَنَّ لَيُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ
لَيُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ

لَتَفْعَلِينَ ... لَتَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ

بحث لام تاكيد با نون تاكيد خفيفه در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنْ لَيَفْعَلُنْ لَتَفْعَلَنْ لَتَفْعَلَنْ

لَتَفْعَلُنْ لَتَفْعَلِنْ لَأَفْعَلَنْ لَنَفْعَلَنْ

بحث لام تاكيد با نون تاكيد خفيفه در فعل مستقبل مجهول

لَيُفْعَلَنْ لَيُفْعَلُنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ

لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ

فصل اين همه كه گفته شد بحث فعل مستقبل با نون ثقيله وخفيفه

چون خواهى كه امر بنا كنى امر گرفته شود از فعل مضارع غائب از غائب

حاضر از حاضر متكلم از متكلم معروف از معروف مجهول از مجهول چون

خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی علامت مضارع را حذف کن
یعنی مضارع حاضر ۱۲

بعده بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک میماند آخر را ساکن کن اگر

حرف علت نباشد چون از تَعِدُ عِدْ واز تَضَعُ ضَعْ واگر
از الوعد بوعدة دادن + ضرب ۱۲ از الوضع نهادن + فتح ۱۲

باشد ساقط شود چون از تَتَّقِي قِ واگر ساکن میماند نظر کن در
از الوقاية بالکسر بمعنی نگاه داشتن + ضرب ۱۲

عین کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در

اول او در آرد و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از

تَسْمَعُ اِسْمَعْ واز تَضْرِبُ اِضْرِبْ واگر باشد ساقط شود چون از
از السمع والسماعة شنیدن ۱۲ از الضرب زدن ۱۲

تَرْمِي اِرْمِ واز تَخْشَى اِخْشَ واگر عین کلمه مضموم باشد
از الرمی تیر انداختن + ضرب ۱۲ از الخشیة ترسیدن + سمع ۱۲

همزهٔ وصل مضموم در اول او در آرد و آخر را ساکن کن اگر حرف

علت نباشد چون از تَنْصُرُ اُنْصُرْ واگر باشد ساقط شود
از النصرة بمعنی یاری کردن ۱۲

چون از تَدْعُوْ اُدْعُ چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب

از الدعوة بمعنی خواندن ۱۲

معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول او در آر و آخر

او جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود

چون لِیُدْعَ و لِیَرْمِ و لِیَخْشَ و نون تاکید چنانچه در

خواه خفیفه ۱۲ خواه ثقیله باشد

مضارع می آید در امر نیز می آید و در امر نون اعرابی هم ساقط شود

یعنی از حذف واو و کسر یا و حذف الف وغیره ۱۲

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوْا اِفْعَلِیْ اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ

بکن تو یک مرد ۱۲ — بکنید شما دو مردان ۱۲ — بکنید شما همه مردان ۱۲ — بکن تو یک زن ۱۲ — بکنید شما دو زنان ۱۲ — بکنید شما همه زنان ۱۲

بحث امر حاضر مجهول

لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوْا لِتُفْعَلِیْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ

بحث امر غائب معروف

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوا لِتَفْعَلْ

لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ لِأَفْعَلْ لِنَفْعَلْ

بحث امر غائب مجهول

لِيُفْعَلْ لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوا لِتُفْعَلْ

لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِأُفْعَلْ لِنُفْعَلْ

بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ

بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ

لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ

بحث امر غائب معروف با نون ثقیله

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ

لِتَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلْنَانِّ لِأَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ

بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله

لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ

لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ لِأُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ

بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه

اِفْعَلَنْ اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ

بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ

۳۱

بحث امر غائب معروف با نون خفیفه

لیفعلن لیفعلن لتفعلن لافعلن لنفعلن

بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه

لیفعلن لیفعلن لتفعلن لافعلن لنفعلن

فصل این همه که گفته شد بحث امر بود چون خواهی که نهی کنی

پس لای نهی در اول فعل مستقبل در آر ولای نهی در آخر

او در پنج محل جزم کند مثل لم اگر در آخر او حرف علت نباشد

ای واحد مذکر و مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه متکلم ۱۲

و اگر باشد ساقط گرداند چون لا تدع و لا ترم و لا تخش و

هفت محل نون اعرابی را هم در و نماید و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند

ونون تاکید چنانچه در مضارع می آید همچنین طریق در نهی نیز می آید

بحث نہی حاضر معروف

لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلِیْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلْنَ

بحث نہی حاضر مجہول

لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِیْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ

بحث نہی غائب معروف

لَا یَفْعَلْ لَا یَفْعَلَا لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ

لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ

بحث نہی غائب مجہول

لَا یُفْعَلْ لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلْ

لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ

بحث نهی حاضر معروف با نون ثقیله

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ

لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ

بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلُنَّ

لَا تُفْعَلِنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلْنَانِّ

بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله

لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَانِّ لَا يَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَانِّ لَا يَفْعَلْنَانِّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا نَفْعَلَنَّ

بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله

لَا يُفْعَلَنَّ لَا يُفْعَلَانِّ لَا يُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلَنَّ

لَا تُفْعَلَانِّ لَا يُفْعَلْنَانِّ لَا أُفْعَلَنَّ لَا نُفْعَلَنَّ

بحث نهی حاضر معروف با نون خفیفه

لَا تَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلُنْ لَا تَفْعَلِنْ

بحث نهی حاضر مجهول با نون خفیفه

لَا تُفْعَلَنْ لَا تُفْعَلُنْ لَا تُفْعَلِنْ

بحث نهی غائب معروف با نون خفیفه

لَا يَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلَنْ لَا أَفْعَلَنْ لَا نَفْعَلَنْ

بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه

لَا يُفْعَلَنْ لَا يُفْعَلُنْ لَا تُفْعَلَنْ لَا أُفْعَلَنْ لَا نُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که اسم

فاعل بنا کنی اسم فاعل گرفته میشود از فعل مضارع معروف

پس علامت مضارع را حذف کن بعد آن فا کلمه را فتحه ده

و میان فا و عین الف فاعل درآر و عین کلمه را کسره ده

و لام کلمه را تنوین زیاده کن تا اسم فاعل گردد

بحث اسم فاعل

فاعلٌ فاعلانِ فاعلونَ فاعلةٌ فاعلتانِ فاعلاتٌ

کنندگان همه مردان ۱۲ — کنندگان همه زنان

فصل این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم

مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته می شود از فعل مضارع

مجهول پس علامت مضارع را حذف کن بعد از آن میم مفتوح

مفعول در اول او در آر و عین کلمه را ضمه ده و میان عین

و لام واو مفعول در آر و لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد

زیرا که تنوین خاصهٔ اسم است ۱۲

گردان اسم مفعول

مَفْعُولُونَ	مَفْعُولَانِ	مَفْعُولٌ
مَفْعُولَاتٌ	مَفْعُولَتَانِ	مَفْعُولَةٌ

تکمله در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل

فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان بنا کنی علامت

مضارع را حذف کن و میم مفتوح در اول او در آر و عین

کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ورنه بحالش بگذار و لام کلمه را

تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد

زیرا که تنوین خاصهٔ اسم است ۱۲

بحث اسم ظرف

مَفْعَلٌ مَفْعَلَانِ مَفَاعِلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم ظرف بود و چون خواهی که
اسم آله بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و میم مکسور در اول
او در آر و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد و لام کلمه را
تنوین ملحق ساز تا اسم آله گردد و اگر بعد عین کلمه الف آری یا
پس لام تا زیاده کنی دو صیغه دیگر اسم آله که اکثر موافق قیاس ست پدید می آید

بحث اسم آله

مِفْعَلٌ مِفْعَلَةٌ مِفْعَلَانِ مِفْعَلَتَانِ
مَفَاعِلُ مِفْعَالٌ مِفْعَالَانِ مَفَاعِيلُ

فصل

این همه که گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم تفضیل بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و همزهٔ اسم تفضیل در اول او در آر و عین کلمه را فتحه ده اگر مشتق بنا ولام کلمه را تنوین مده این طریق بنای اسم تفضیل برای مذکر است

اما چون صیغهٔ مؤنث بنا کنی بعد حذف علامت مضارع فا را ضمه ده و عین را ساکن کن و بعد لام الف مقصوره لاحق کن و لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد

بحث اسم تفضیل

آفاعل	أفعلون	أفعلان	أفعل
فُعَل	فُعليات	فُعليان	فُعلى

۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله

واصحابه اجمعين بدان اسعدك الله تعالى

نیکبخت کند ترا الله تعالی

في الدارين که جمله افعال متصرفه واسمای متمکنه از روی ترکیب

در دو جهان ۱۲

حروف اصلی بر دو گونه است ثلاثی و رباعی اما ثلاثی آنست

که در ماضی او سه حرف اصلی باشد چون نَصَرَ وضَرَبَ

و رباعی آن باشد که در ماضی او چهار حرف اصلی باشد چون

بَعْثَرَ و عَرْقَبَ اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی

او حرف زائد نباشد دیگر مزید فیه که در ماضی او حرف زائد

نیز باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن نیز بر دو گونه است

یکی مطرد که وزن او بیشتر آید و دیگر شاذ که وزن او

کمتر آید اما مطرد را پنج باب است باب اول بر وزن

فَعَلَ یَفْعُلُ بفتح العین فی الماضی وضمها فی الغابر

چون النَّصْرُ والنُّصْرَةُ یاری کردن تصریفه نَصَرَ

یَنْصُرُ نَصْرًا فهو ناصِرٌ ونُصِرَ یُنْصَرُ نَصْرًا

فهو منصور الامر منه انصر والنهي عنه

لا تنصر الظرف منه منصر والآلة منه

منصر ومنصرة ومنصار وتثنيتهما

منصران ومنصران والجمع منهما مناصر

ومناصير افعل التفضيل منه انصر والمؤنث

منه نصرى وتثنيتهما انصران ونصريان

والجمع منهما انصرون واناصر ونصر

ونصريات . الطلب جستن الدخول

درآمدن القتل كشتن الفتل تافتن

بيت تصغير واجب الحفظ

المثبت المعروف نَصَرَ يَنصُرُ نَصراً والتصغير منه نُصَيراً والمستقبل المؤكد لَيَنصُرَنَّ

لَيَنصُرَانِّ فهو ناصر والتصغير منه نُوَيصِر واسم المبالغة نَصِيرٌ والتصغير منه نُصَيِّر

والمنفي منه ما نَصَرَ لا نَصَرَ لا يَنصُرُ ما يَنصُرُ لن يَنصُرَ لم يَنصُرْ المثبت المجهول

نُصِرَ يُنصَرُ نَصراً والتصغير منه نُصَيراً والمستقبل المؤكد لَيُنصَرَنَّ لَيُنصَرَانِّ

فهو منصور والتصغير منه مُنَيصِير والمنفي منه ما نُصِرَ لا نُصِرَ لا يُنصَرُ ما يُنصَرُ

لن يُنصَرَ لم يُنصَرْ الامر منه اُنصُرْ لِتُنصَرْ لِيَنصُرْ لِيُنصَرْ والمؤكد منه

اُنصُرَنَّ اُنصُرَانِّ لِتُنصَرَنَّ لِتُنصَرَانِّ لِيَنصُرَنَّ لِيَنصُرَانِّ لِيُنصَرَنَّ لِيُنصَرَانِّ

والنهي عنه لا تَنصُر لا يُنصَر لا يَنصُر والمؤكد منه لا تَنصُرَنَّ لا تَنصُرَنْ

لا تُنصَرَنَّ لا تُنصَرَنْ لا يُنصَرَنَّ لا يُنصَرَنْ لا يَنصُرَنَّ لا يَنصُرَنْ فعل التعجب منه ما أنصَرَهُ

وأنصِر به والظرف منه مَنصَر والتثنية مَنصَرانِ والتصغير منهما مُنَيصِر ومُنَيصِرانِ

والجمع مَناصِر والآلة منه مِنصَر ومِنصَرة ومِنصار والتثنية مِنصَرانِ

ومِنصَرتانِ ومِنصارانِ والتصغير منها مُنَيصِر ومُنَيصِرة ومُنَيصِير ومُنَيصِرانِ ومُنَيصِرتانِ

ومُنَيصِيرانِ والجمع مَناصِر ومَناصِير أفعل التفضيل منه أنصَر والمؤنث منه نُصرى

والتثنية أنصَرانِ ونُصرَيانِ والتصغير أُنَيصِر ونُصَيرى وأُنَيصِرانِ ونُصَيرَيانِ

والجمع أنصَرونَ وأناصِر ونُصَر ونُصرَيات والتصغير أُنَيصِرونَ ونُصَيرَيات

نَصَرَ ماضی معروف ماخوذ از نَصْر بسکون صاد و فا و عین و لام را فتحه دادند و گاهی عین را کسره دهند چنانچه در سَمِعَ و حَسِبَ و گاهی ضمه چنانکه در کَرُمَ و شَرُفَ
مضارع معروف بنا نمودند از نَصَرَ ماضی که یکی از علامات مضارع در اول او در آوردند
فارا ساکن ساختند تا بیاء پی آمدن چهار حرکت که ثقیل است لازم نیاید و لام را ضمه دادند
وقت تجرد از عوامل جازم و ناصب چون مرفوع باشد و عین را ضمه دادند و گاهی
فتحه چنانکه در یَفْتَحُ و گاهی کسره چنانکه در یَضْرِبُ نُصَیْرًا تصغیر نَصْرًا مصدر اول
را ضمه و ثانی را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت تصغیر افزودند زیرا که تصغیر
فعیل آید لَیَنْصُرَنَّ مضارع موکد بالام و نون تاکید گرفته شد از یَنْصُرُ لام
تاکید که دائما مفتوح باشد در اول و نون تاکید ثقیله مفتوح یا خفیفه ساکن در آخر در
آوردند و لام را فتحه دادند که ما قبل نون تاکید در پنج محل مفتوح باشد در دو محل
مضموم و یک جا مکسور و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد و باقی همه جا مفتوح
و نون خفیفه در شش محل که در ان الف است نیاید و همچنین تمامی صیغ مضارع مجهول
و جمله اقسام امر و نهی یعنی مضارع مجهول موکد بالام و نون تاکید گرفته شود از
مضارع مجهول و امر و نهی موکد بنون تاکید که لام تاکید در ان نباشد از امر و نهی غیر موکد
حاضر از حاضر و غائب غائب متکلم از متکلم معروف از معروف مجهول از مجهول ناصِرٌ
اسم فاعل بنا کردند از یَنْصُرُ مضارع معروف یای علامت مضارع را افگندند و میان فا و
عین الف علامت اسم فاعل افزودند و فا را حرکت دادند زیرا که تعذر ابتدا بسکون و تحمل
حرکات فتحه را بمناسبت الف اختیار نمودند و عین را مکسور دادند زیرا که کسره تنوین اگر بود
چنانکه در یَضْرِبُ حاجت بکسره نیفتادی و لام را تنوین دادند که از خواص اسم است
نُوَیْصِرٌ تصغیر ناصِرٌ حرف اول را ضمه دادند و دوم یعنی الف قابل حرکت نبود
بواو بدل ساختند بجهت خفت او و در سوم جا یای ساکن تصغیر افزودند و عین را کسره دادند
و لام را بحال گذاشتند زیرا که تصغیر اسمی که سه حرف یا چهار حرف باشد بر فُعَیْل آید
و اگر باشد بر فُعَیْعِل چنانکه می آید نَصِیْرٌ اسم مبالغه ساخته شود از مضارع
معروف بعد حذف علامت مضارع برای رفع تعذر ابتدا بسکون بخفت
فتحه فا را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت مبالغه افزودند و بمناسبت
یا عین را کسره دادند و لام را تنوین که از خواص اسم است اگر این وزن از فعل
لازم آید صفت مشبهه بود مثل کریم نُصَیِّرٌ تصغیر نَصِیْر بیای مشدد که کسره و تصغیر
نَصِیْر مبالغه حرف اول را ضمه و ثانی را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت
تصغیر افزودند و یای علامت مبالغه را کسره دادند و تعلیلات اجتماع دو حرف از یک جنس صحیح دو یا
بسکون اول متحرک ثانی یا را در یا ادغام کردند و لام را بحال گذاشتند چنانکه لا نَصِیْرَ
لَا یَنْصُرُ مَا نَصَرَ معروف و مجهول از نَصَرَ یُنْصَرُ بنا ساختند یا لا
را در اول بر آوردند و لفظ نَصَرَ یَنْصُرُ را بحال خود گذاشتند که ما و لا در لفظ
هیچ عمل نکنند لَنْ یَنْصُرَ لَنْ یُنْصَرَ معروف و مجهول از یَنْصُرُ معروف و مجهول یا از مجهول
بنا نمودند لَنْ ناصب که جازم در پنج محل و هر یک ساقط کننده نون اعرابی از هفت محل که در
اول آوردند و آخر اول را نصب دادند و در آخر ثانی جزم که حرف علت نبود اگر بود
ساقط گشتی نُصِرَ ماضی مجهول ماخوذ از نَصَرَ ماضی معروف فا را ضمه دادند و عین
را کسره که پیشتر فتحه بود و همچنین ثبت بود ضمه چنانکه در کَرُمَ و اگر از نیز چنانکه در
سَمِعَ حاجت بکسره نیفتادی و لام را بحال گذاشتند یُنْصَرُ مضارع مجهول ماخوذ از یَنْصُرُ معروف
علامت مضارع را ضمه دادند و عین مضموم را فتحه دادند و همچنین عین مکسور را فتحه دادند
چنانکه در یَضْرِبُ و فتحه عین باقی ماند چنانکه در یَفْتَحُ و لام را بحال گذاشتند مَنْصُوْرٌ
اسم مفعول گرفته شود از مضارع مجهول علامت مضارع را بمیم بدل نمودند زیرا که
میم مفتوح علامت اسم مفعول است آوردند و عین را ضمه دادند و بعد از ضمه واو افزودند
که او مفتوح العین مکسور العین [illegible] و در کلام
عرب نیامده لهذا ضمه عین را باشباع خواندند و واو پیدا شد و لام را تنوین
دادند که از خواص اسم است [illegible] حرف اول را ضمه
دادند و ثانی را فتحه و در سوم جا یای ساکن تصغیر افزودند و واو را [illegible]
ساکن [illegible]
[illegible] آید چنانکه معلوم شد و لام را بحال گذاشتند و تصغیر
مِنْصَار اسم آلت باشد مگر در ان الف ساکن بسبب کسره ما قبل یا گردد چنانکه
می آید اُنْصُرْ امر حاضر معروف ماخوذ از تَنْصُرُ مضارع حاضر معروف
بعد حذف علامت مضارع ما بعد را ساکن یافتند و عین کلمه را مضموم
همزه وصل مضموم در اول در آوردند و اگر عین کلمه مکسور بودی یا مفتوح همزه

وصل کسره و در اول آن آوردند و آخر را ساکن کردند و در آخر حرف علت و نون
اعرابی نبوده اگر بوده باشد ساقط گردید لِتُنْصَرْ امر حاضر مجهول ماخوذ از مضارع
حاضر مجهول لام امر مکسور جازم در ابتدای محل انشاء آوردند حرف علت آخر
ساقط کننده نون اعرابی از هفت محل در اول افزودند و آخر را ساکن کردند
که حرف علت نبوده و ورنه همان ساقط میشد و بر همین قیاس است امر غائب و متکلم
معروف و مجهول مثلاً لِتَنْصُرْ معروف و مجهول ماخوذ از تَنْصُرُ مضارع
حاضر معروف و مجهول لا آمدن ساقط کننده حرف علت از پنج محل اگر
باشد و در آخر کننده حرکت از آن و نون اعرابی از هفت محل در اول
در آوردند و آخر را ساکن کردند که حرف علت نبوده و بر همین قیاس است
نهی غائب و متکلم معروف و مجهول مَا نَصَرَ فعل ماضی منفی ماخوذ از نَصَرَ
در اول ما ی نافیه لاحق کردند [illegible] بعد از آن افزودند و ثا را ساکن
کردند و عین و لام را بر حال گذاشتند و آخر ضمیر [illegible] در آن آوردند
نیز ماخوذ از نَصَرَ [illegible] در اول آوردند و فا و لام را ساکن کردند
و عین را کسره دادند و در آخر افزودند مَنْصَرٌ اسم ظرف را بنا نمودند از یَنْصُرُ
مضارع معروف بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح علامت اسم ظرف
بجایش آوردند و عین مضموم را فتحه دادند و گاهی عین کسره هم با لام آید
از خواص اسم است مَنْصَرَانِ تثنیه مَنْصَرٌ الف ما قبل مفتوح علامت
تثنیه در آخر افزودند و نون عوض از حرکت در واحد بوده و تنوین
در تمامی اسمای ثلاثی مُنَيْصِرٌ تصغیر مَنْصَرٌ بفتح میم و کسر آن مَنَاصِرُ
[illegible] میم را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم یای
ساکن علامت تصغیر [illegible] جمع تکسیر مَنْصَرٌ بفتح میم و کسر
آن حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند و
عین را کسره دادند و لام را ضمه که در این وزن تنوین نباید جمع تکسیر
که بنا و احد و سالم نباشد مِنْصَرٌ اسم آله ماخوذ از یَنْصُرُ مضارع
بعد حذف علامت مضارع میم مکسور علامت اسم آله بجایش آوردند و عین
را فتحه دادند که مضموم بود و در حالت کسره نیز فتحه و هر جا که فتحه باشد احتیاج
بفتحه دیگر نیفتد و لام را تنوین آوردند اگر تا و یا در آخر یا الف ما قبل
مفتوح میان عین و لام افزایند و وزن دیگر پیدا آید مَنَاصِرُ جمع تکسیر مِنْصَرٌ
و میان بنا اینش گذشت مَنَاصِيرُ جمع تکسیر مِنْصَارٌ حرف اول و ثانی
را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند و عین را کسره دادند و الف بعلت
سکون ما قبل یا گردید و لام را ضمه دادند که در این وزن نیز تنوین نباید اَنْصَرُ اسم
تفضیل مذکر ماخوذ از یَنْصُرُ بعد حذف علامت مضارع بجایش الف مفتوح
علامت اسم تفضیل آوردند و عین را فتحه دادند که در مضموم و مکسور العین مفتوح
نشود و اگر مفتوح بود حاجت بفتحه دیگر نیفتد و لام را بر حال گذاشتند
که در این وزن هم تنوین نباید نُصْرَى اسم تفضیل مؤنث ماخوذ از یَنْصُرُ
بعد حذف علامت مضارع فا ساکن بود و [illegible] بسبب اختلاط در
مؤنث از مذکر مناسب نبود لهذا بجهت نبودن کدامی مانع ضمه دادند ثقل
ضمه قائم مقام ثقل زیادت حرف شود و عین را ساکن کردند که خفت سکون
عین ثقل ضمه را معادل گردد و بعد لام الف مقصوره علامت تانیث
افزودند و لام را فتحه دادند بمناسبت الف اَنْصَرَانِ تثنیه اَنْصَرُ نُصْرَيَانِ تثنیه نُصْرَى الف
تثنیه در آخر و نون اعرابی بکسر پس لاحق کردند و چون الف ما قبل را مفتوح خواهد
و الف مقصوره قابل حرکت نبود و لهذا عوض یا آوردند و فتحه دادند اُنَيْصِرُ
تصغیر اَنْصَرُ نُصَيْرَى تصغیر نُصْرَى حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یا
ساکن علامت تصغیر افزودند و در اول جبرا الف را ضمه دادند در تصغیر اسم رجال
و ثقیل نیز که تصغیر وزن آن [illegible] است چنانکه [illegible] آید و تصغیر نُصْرَى
[illegible] اَنْصَرُونَ جمع سالم اَنْصَرُ و اَنْصَرُونَ بنا واحد سالم ماند و آورد
ساکن علامت جمع سالم ما قبل ضمه [illegible] مفتوح [illegible] در آخر افزودند این بنا
و او مست ضمه و احد [illegible] این ضمه ضمه احد [illegible]
عوض و معوض عنه لازم آید اَنَاصِرُ جمع تکسیر اَنْصَرُ که بنا واحد در وی سالم
نماند حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر افزودند و ما قبل حرف
اخیر را کسره دادند و لام را بر حال گذاشتند نُصَرٌ جمع تکسیر نُصْرَى عین
فتحه بر التعادل ثقل ضمه دادند و الف مقصوره را حذف ساختند زیرا که در
جمع تکسیر حرفی افزوده بود و بسبب اختلاط در جمع مؤنث در جمع تکسیر آن
حرفی کم کردند نُصْرَيَاتٌ جمع سالم نُصْرَى در آخر الف و تا علامت جمع

باب دوم وزن فَعَلَ يَفْعِلُ بفتح العين في الماضي وكسرها

في الغابر چون الضَّرْبُ والضَّرَبَانُ زدن و رفتن بر روی زمین و

پدید کردن مثل تصریفه ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا فهو

ضَارِبٌ وضُرِبَ يُضْرَبُ ضَرْبًا فهو مَضْرُوبٌ

الامر منه اِضْرِبْ والنهي عنه لا تَضْرِبْ الظرف منه

مَضْرِبٌ والالة منه مِضْرَبٌ ومِضْرَبَةٌ ومِضْرَابٌ

وتثنيتهما مِضْرَبَانِ ومِضْرَابَانِ والجمع منهما

مَضَارِبُ ومَضَارِيبُ افعل التفضيل منه اَضْرَبُ

والمؤنث منه ضُرْبَى وتثنيتهما اَضْرَبَانِ وضُرْبَيَانِ

والجمع منهما اَضْرَبُونَ واَضَارِبُ وضُرَبٌ وضُرْبَيَاتٌ

الفعل شستن الغلبة غلبه کردن الظلم ستم کردن الفصل جدا کردن

باب سوم بر وزن فَعِلَ یَفْعَلُ بکسر العین فی الماضی وفتحها

فی الغابر چون اَلسَّمْعُ والسَّمَاعُ شنیدن و گوش فرا داشتن تصریفه

سَمِعَ یَسْمَعُ سَمْعًا فهو سَامِعٌ وسُمِعَ یُسْمَعُ

سَمْعًا فهو مَسْمُوعٌ الامر منه اِسْمَعْ والنهی عنه

لا تَسْمَعْ الظرف منه مَسْمَعٌ والآلة منه مِسْمَعٌ

ومِسْمَعَةٌ ومِسْمَاعٌ وتثنیتهما مَسْمَعَانِ ومِسْمَعَانِ

والجمع منهما مَسَامِعُ ومَسَامِیعُ افعل التفضیل منه

اَسْمَعُ والمؤنث منه سُمْعَی وتثنیتهما اَسْمَعَانِ

وسُمْعَیَانِ والجمع منهما اَسْمَعُونَ واَسَامِعُ وسُمَعٌ

چون از تَدَعُ دَعْ و از تَشَعُ شَعْ چون نہاہی که امر حاضر مجهول و امر غائب

از الدعة بمعنی فرو گذاشتن ۱۲

معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول او در آر و آخر

او جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود

چون لِيَدَعْ و لِيَدُمْ و لِيَخْشَ و نون تاکید چنانچه در

خواه خفیفه ۱۲ ثقیله باشد

مضارع می آید در امر نیز می آید و در امر نون اعرابی هم ساقط شود

ای از حذف واو و یا و اسقاط الف وغیره ۱۲

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوا اِفْعَلِي اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ

بکن تو یک مرد · بکنید شما دو مرد ۱۲ · بکنید شما همه مردان ۱۲ · بکن تو یک زن ۱۲ · بکنید شما دو زن ۱۲ · بکنید شما همه زنان ۱۲

بحث امر حاضر مجهول

لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوا لِتُفْعَلِي لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ

بحث امر غائب معروف

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوْا لِتَفْعَلْ

لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ لِاَفْعَلْ لِنَفْعَلْ

بحث امر غائب مجهول

لِيُفْعَلْ لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوْا لِتُفْعَلْ

لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِاُفْعَلْ لِنُفْعَلْ

بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ

بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ

لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ

بحث امر غائب معروف با نون ثقیله

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ

لِتَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلْنَانِّ لِاَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ

بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله

لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ

لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ لِاُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ

بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه

اِفْعَلَنْ اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ

بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ

۳۱

بحث امر غائب معروف با نون خفیفه

لیفعلن لیفعلن لتفعلن لافعلن لنفعلن

بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه

لیفعلن لیفعلن لتفعلن لافعلن لنفعلن

فصل این همه که گفته شد بحث امر بود چون خواهی که نهی کنی
پس لای نهی در اول فعل مستقبل در آر ولای نهی در آخر
او در پنج محل جزم کند مثل لم اگر در آخر او حرف علت نباشد
واگر باشد ساقط گرداند چون لاتدع ولاترم ولاتخش و در
هفت محل نون اعرابی اسم دور نماید و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند
ونون تاکید چنانچه در مضارع می آید همچنان طریق در نهی نیز می آید

بحث نہی حاضر معروف

لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلِيْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلْنَ

بحث نہی حاضر مجهول

لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِيْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ

بحث نہی غائب معروف

لَا يَفْعَلْ لَا يَفْعَلَا لَا يَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ

لَا تَفْعَلَا لَا يَفْعَلْنَ لَا أَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ

بحث نہی غائب مجهول

لَا يُفْعَلْ لَا يُفْعَلَا لَا يُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلْ

لَا تُفْعَلَا لَا يُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ

بحث نهی حاضر معروف با نون ثقیله

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ

لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ

بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلُنَّ

لَا تُفْعَلِنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلْنَانِّ

بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله

لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَانِّ لَا يَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَانِّ لَا يَفْعَلْنَانِّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا نَفْعَلَنَّ

بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله

لَا تُفْعَلَنَّ لَا يُفْعَلُنَّ لَا يُفْعَلَانِّ لَا يُفْعَلْنَانِّ

لَا نُفْعَلَنَّ لَا أُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلْنَانِّ لَا تُفْعَلَانِّ

بحث نهی حاضر معروف با نون خفیفه

لَا تَفْعَلِنْ لَا تَفْعَلُنْ لَا تَفْعَلَنْ

بحث نهی حاضر مجهول با نون خفیفه

لَا تُفْعَلِنْ لَا تُفْعَلُنْ لَا تُفْعَلَنْ

بحث نهی غائب معروف با نون خفیفه

لَا نَفْعَلَنْ لَا أَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلَنْ لَا يَفْعَلُنْ لَا يَفْعَلَنْ

بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه

لَا نُفْعَلَنْ لَا أُفْعَلَنْ لَا تُفْعَلَنْ لَا يُفْعَلُنْ لَا يُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که اسم

فاعل بنا کنی اسم فاعل گرفته میشود از فعل مضارع معروف

پس علامت مضارع را حذف کن بعد ان فا کلمه را فتحه ده

ومیان فا وعین الف فاعل درآر وعین کلمه را کسره ده

ولام کلمه را تنوین زیاده کن تا اسم فاعل گردد

زیرا چه تنوین خاصه اسم است

بحث اسم فاعل

فَاعِلٌ فَاعِلَانِ فَاعِلُونَ فَاعِلَةٌ فَاعِلَتَانِ فَاعِلَاتٌ

کنندگان همه مردان — کنندگان همه زنان

فصل این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم

مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته می شود از فعل مضارع

مجهول پس علامت مضارع را حذف کن بعد از ان میم مفتوح

مفعول در اول او در آر و عین کلمه را ضمه ده و میان عین

و لام واو مفعول در آر و لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد

بحث اسم مفعول

مفعولٌ مفعولانِ مفعولونَ

مفعولةٌ مفعولتانِ مفعولاتٌ

بحث در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل

فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان بنا کنی علامت

مضارع را حذف کن و میم مفتوح در اول او در آر و عین

کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد و گرنه بحالش بگذار و لام کلمه را

تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد

بحث اسم ظرف

مَفْعَلٌ مَفْعَلَانِ مَفَاعِلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و میم مکسور در اول او درآر و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد و لام کلمه را تنوین ملحق ساز تا اسم آله گردد و اگر بعد عین کلمه الف آری یا پس لام تا زیاده کنی دو صیغه دیگر اسم آله که اکثر موافق قیاس ست پدید می آید

بحث اسم آله

مِفْعَلٌ مِفْعَلَةٌ مِفْعَلَانِ مِفْعَلَتَانِ

مَفَاعِلُ مِفْعَالٌ مِفْعَالَانِ مَفَاعِيلُ

فصل این همه گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی
که اسم تفضیل بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و همزه
اسم تفضیل در اوّل او در آر و عین کلمه را فتحه ده و اگر عین مضارع فتح نبا[شد]
و لام کلمه را تنوین مده این طریق بنای اسم تفضیل برای مذکر است
امّا چون صیغهٔ مؤنث بنا کنی بعد حذف علامت مضارع
فا را ضمّه ده و عین را ساکن کن و بعد لام الف مقصوره
لاحق کن و لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد

بحث اسم تفضیل

اَفعَل	اَفعَلان	اَفعَلون	اَفاعِل
فُعلیٰ	فُعلَیان	فُعلَیات	فُعَل

۳۸

۳۹

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین

والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله

واصحابه اجمعین بدانکه اسعدک الله تعالی

نیکبخت کند ترا الله تعالی

فی الدارین که جمله افعال متصرفه واسمای متمکنه از روی ترکیب

در دو جهان ۱۲

حروف اصلی بر دو گونه است ثلاثی ورباعی اما ثلاثی آن باشد

که در ماضی او سه حرف اصلی باشد چون نصر و ضرب

و رباعی آن باشد که در ماضی او چهار حرف اصلی باشد چون

دحرج و عرقب اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی

او حرف زائد نباشد و دیگر مزید فیه که در ماضی او حروف زائد

نیز باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن نیز بر دو گونه است

یکی مطرد که وزن او بیشتر آید و دیگر شاذ که وزن او

کمتر آید اما مطرد پنج باب است باب اول بر وزن

فَعَلَ يَفْعُلُ بفتح العين في الماضي وضمها في الغابر

چون النَّصْرُ والنُّصْرَةُ یاری کردن نَصَرَ

يَنْصُرُ نَصْرًا فهو ناصِرٌ ونُصِرَ يُنْصَرُ نَصْرًا

فهو منصورٌ الامر منه اُنصُرْ والنهي عنه

لا تنصُرْ الظرف منه مَنصَرٌ والآلة منه

مِنصَرٌ ومِنصَرَةٌ ومِنصارٌ وتثنيتهما

مَنصَرانِ ومِنصَرانِ والجمع منهما مَناصِرُ

ومَناصِيرُ افعل التفضيل منه اَنصَرُ والمؤنث

منه نُصرى وتثنيتهما اَنصَرانِ ونُصرَيانِ

والجمع منهما اَنصَرُونَ واَناصِرُ ونُصَرٌ

ونُصرَياتٌ . الطلب جستن الدخول

درآمدن القتل كشتن الفتل تافتن

صرف صغير وجه الحفظ

المثبت المعروف نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْراً والتصغير منه نُصَيْراً والمستقبل المؤكد لَيَنْصُرَنَّ

لَيَنْصُرَنْ فهو ناصر والتصغير منه نُوَيْصِر واسم المبالغة نَصِير والتصغير منه نُصَيِّر

والمنفي منه ما نَصَرَ لا نَصَرَ لا يَنْصُرُ ما يَنْصُرُ لن يَنْصُرَ لم يَنْصُرْ المثبت المجهول

نُصِرَ يُنْصَرُ نَصْراً والتصغير منه نُصَيْراً والمستقبل المؤكد لَيُنْصَرَنَّ لَيُنْصَرَنْ

فهو منصور والتصغير منه مُنَيْصِير والمنفي منه ما نُصِرَ لا نُصِرَ لا يُنْصَرُ ما يُنْصَرُ

لن يُنْصَرَ لم يُنْصَرْ الامر منه اُنْصُرْ لِتَنْصُرْ لِيَنْصُرْ لِيُنْصَرْ والمؤكد منه

اُنْصُرَنَّ اُنْصُرَنْ لِتَنْصُرَنَّ لِتَنْصُرَنْ لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنْ لِيُنْصَرَنَّ لِيُنْصَرَنْ

والنهي عنه لا تنصر لا تُنصر لا ينصر لا يُنصر والمؤكد منه لا تنصرنّ لا تنصرانّ

لا تنصرُنّ لا تُنصرانّ لا ينصرنّ لا ينصرانّ لا ينصرُنّ لا يُنصرنّ فعل التعجب منه ما أنصره

وأنصر به الظرف منه مَنصَر والتثنية مَنصَران والتصغير منهما مُنيصِر ومُنيصِران

والجمع مَناصِر والآلة منه مِنصَر ومِنصَرة ومِنصار والتثنية مِنصَران

ومِنصَرتان ومِنصاران والتصغير منها مُنيصِر ومُنيصِرة ومُنيصير ومُنيصِران ومُنيصِرتان

ومُنيصيران والجمع مَناصِر ومَناصير أفعل التفضيل منه أنصر والمؤنث منه نُصرى

برين هردو وزن تنوين نيايد ۱۲

والتثنية أنصران ونُصريان والتصغير أُنيصِر ونُصيرى وأُنيصِران ونُصيريان

والجمع أناصر وأنصرون ونُصَر ونُصريات والتصغير أُنيصِرون ونُصيريات

نصر ماضی معروف ماخوذ از نصر بسکون صاد فاء و عین و لام را فتحه دادند
گاهی عین را کسره دهند چنانچه در سمع و حسب و گاهی ضمه چنانچه در کرم و شرف
مضارع معروف ماخوذ از نصر ماضی یکی از علامات مضارعت در اول وی آوردند
فاء را ساکن ساختند تا بیای آمدن چهار حرکت متوالی در کلمه لازم نیاید و امر حاضر
وقت مجزوم کردن که امر از حاضر مجزوم است آخرش مرفوع باشد و عین را ضمه دادند و گاهی
فتحه دهند چنانکه در یفتح و گاهی کسره چنانکه در یضرب [illegible] تصغیر [illegible]
را ضمه و ثانی را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت تصغیر افزودند زیرا که تصغیر [illegible]
فعیل آید [illegible] مضارع موکد بلام و نون تاکید [illegible] لام
تاکید که دائما مفتوح باشد در اول و نون تاکید ثقیله مفتوح یا خفیفه ساکن آخر در
آوردند و لام را فتحه دادند ما قبل نون تاکید در پنج محل مفتوح باشد [illegible]
مضموم و یکجا مکسور [illegible] باشد و باقی همه جا مفتوح
و فعل [illegible]
و جحد و استفهام و امر و نهی یعنی مضارع مجهول موکد بلام و نون [illegible] از
مضارع مجهول امر و نهی موکد [illegible] تاکید [illegible] امر و نهی [illegible]
[illegible] معروف مجهول [illegible]
[illegible] مضارع معروف [illegible] علامت مضارع [illegible]
عین الفی علامت اسم فاعل افزودند و فاء را حرکت دادند [illegible] ابتدا بسکون [illegible]
حرکات [illegible] عین را کسره دادند [illegible]
چنانکه [illegible] و لام را تنوین دادند که از خواص اسم است
[illegible] تصغیر [illegible] حرف اول را ضمه دادند [illegible]
[illegible] و در سوم جا یای ساکن تصغیر افزودند و عین را کسره دادند
و لام را بحال گذاشتند زیرا که تصغیر [illegible]
و اگر باشد بر فعیل چنانکه می آید [illegible] اسم مبالغه [illegible]
معروف بعد حذف علامت مضارع [illegible] ابتدا بسکون [illegible]
فتحه فاء را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت مبالغه افزودند و بمناسبت
یا عین را کسره دادند و لام را تنوین که از خواص اسم است [illegible] وزن [illegible]

لازم آید [illegible] یای مشدد [illegible] تصغیر
تصغیر مبالغه حرف اول را ضمه و ثانی را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت
تصغیر افزودند و یا [illegible] را کسره دادند [illegible]
بسکون [illegible] متحرک [illegible] و لام را بحال گذاشتند [illegible]
لا ینصر [illegible] معروف و مجهول از نصر [illegible]
را در اول [illegible] آوردند [illegible]
[illegible] معروف و مجهول [illegible]
بنا نمودند [illegible]
[illegible] آوردند [illegible]
ساقط گشتی [illegible] ماضی مجهول ماخوذ از نصر ماضی معروف فاء را ضمه دادند و عین
را کسره که پیشتر فتحه بود [illegible]
[illegible] مضارع مجهول ماخوذ از [illegible]
علامت مضارع را ضمه دادند و عین مضموم را فتحه دادند [illegible] عین مکسور را فتحه [illegible]
چنانکه در یضرب و فتحه عین باقی ماند چنانکه [illegible] و لام را بحال گذاشتند [illegible]
اسم مفعول گرفته شد از مضارع مجهول علامت مضارع حذف نمودند و بجایش
میم مفتوح علامت اسم مفعول آوردند [illegible] فرق [illegible]
[illegible] مفتوح العین و مکسور العین [illegible] مفعل بضم عین [illegible] در کلام
عرب نیامده لهذا ضمه عین را با اشباع خواندند و او پیدا شد و لام را تنوین
دادند که از خواص اسم است [illegible] تصغیر [illegible] حرف اول را ضمه
دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای ساکن تصغیر افزودند و عین را کسره دادند [illegible]
ساکن بسبب کسره ما قبل [illegible] زیرا که تصغیر [illegible]
[illegible] چنانکه معلوم شد و لام را بحال گذاشتند و تصغیر
[illegible] ماقبل [illegible]
می آید [illegible] امر حاضر معروف ماخوذ از تنصر مضارع حاضر معروف
بعد حذف علامت مضارع ما بعد را ساکن یافتند و عین کلمه را ضمه
همزه وصل مضموم در اول در آوردند و اگر عین مکسور بود یا مفتوح همزه [illegible]

وصل مکسوره در اول امر آوردند و آخرش را ساکن کردند که در آخر حرف علت و نون
اعرابی نبوده و اگر بوده می‌ساقط گردید مثل انصر امر حاضر معروف ماخوذ از تنصر
حاضر مجهول لام امر که جازم است در مضارع … درآوردند و حرف علت آخر
ساقط کنند و نون اعرابی … افزودند و آخر را ساکن کردند
اگر حرف علت نبوده … لینصر امر غایب
معروف و مجهول … لتنصر امر معروف و مجهول ماخوذ از تنصر مضارع
حاضر معروف و مجهول … ساقط کنند و حرف علت …
باشد … حرکت … و نون اعرابی …
درآوردند و آخر را ساکن کردند که حرف علت نبود … قیاس است
نهی غایب و متکلم معروف و مجهول مثل لا ینصر فعل تعجب ماخوذ از …
در اول … افزودند …
کردند و عین و لام را بر حال گذاشتند و در آخر … درآوردند …
نیز ماخوذ از نصر … الف … لام را ساکن کردند
و عین … در آخر افزودند … اسم ظرف …
مضارع معروف بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح علامت اسم ظرف
بجایش آوردند و عین مضموم را فتحه دادند …
… تثنیه … الف ماقبل مفتوح …
تثنیه در آخر افزودند و نون … که در واحد بود …
در تمامی اسمای … تصغیر … بفتح میم و کسر آن …
تصغیر … بفتح و کسر میم حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یا
ساکن علامت تصغیر افزودند مثل … جمع تکسیر منصر بفتح میم و کسر
آن حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند و
عین را کسره دادند و لام را ضمه که درین وزن تنوین نیاید جمع تکسیر …
که بنای واحد در وی سالم نباشد منصر اسم آله ماخوذ از ینصر مضارع
بعد حذف علامت مضارع میم مکسور علامت اسم آله بجایش آوردند و عین
را فتحه دادند که مضموم بود و در حالت کسره نیز فتحه دهند و اگر فتحه باشد …
فتحه دیگر … و لام را تنوین … اگر ماقبل مفتوح در آخر یا الف ماقبل

[illegible]

مفتوح میان عین و لام افزایند و وزن دیگر … جمع تکسیر منصر
و بیان بنایش گذشت … جمع تکسیر … حرف اول و ثانی
را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند و عین را کسره دادند و الف بعلت
سکون ماقبل … و لام را ضمه دادند که درین وزن نیز تنوین نیاید … اسم
تفضیل … ماخوذ از ینصر بعد حذف علامت مضارع بجایش الف مفتوح
… و عین را … و لام را …
… اگر مفتوح بود حاجت … و لام را بر حال گذاشتند
که درین وزن هم تنوین نیاید … اسم تفضیل مونث ماخوذ از …
بعد حذف علامت مضارع فا ساکن بود … بسبب …
مونث از مذکر مناسب نمود لهذا … ضمه دادند …
ضمه قائم مقام ثقل زیادت حرف شود و عین را ساکن کردند که خفت سکون
عین ثقل ضمه را معادل گردد و بعد لام الف مقصوره علامت تانیث
افزودند و لام را فتحه دادند بمناسبت الف … تثنیه … الف
تثنیه در آخر و نون اعرابی مکسور بجای آن لاحق کردند و چون الف ماقبل خود را مفتوح خواهد
و الف مقصوره قابل حرکت نبوده لهذا عوضش یا آوردند و فتحه دادند …
… تصغیر … حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یا
ساکن علامت تصغیر افزودند و … عین را کسره دادند و در … را بحال
داشتند زیرا که تصغیر … بشرط مذکور … و تصغیر …
… جمع سالم … بنای واحد سالم ماند و او
ساکن علامت جمع سالم ماقبل مضموم و نون مفتوح اعرابی در آخر افزودند و این بنا
… واحد … جمع …
عوض … لازم … جمع تکسیر … که بنای واحد در وی سالم
نماند حرف اول … را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر افزودند و ماقبل حرف
اخیر را کسره دادند و لام را بر حال گذاشتند … جمع تکسیر …
فتحه … ثقل ضمه … و الف مقصوره را حذف ساختند زیرا که
جمع تکسیر … افزوده بود …
… جمع سالم … در آخر الف و تا علامت جمع

باب دوم بوزن فَعَلَ يَفْعِلُ بفتح العين فى الماضى وكسرها
فى الغابر چون الضَّرْبُ والضَّرَبَةُ زدن و رفتن بر روى زمين و
پديد كردن مثل تصريفه ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا فهو
ضَارِبٌ وضُرِبَ يُضْرَبُ ضَرْبًا فهو مَضْرُوبٌ
الامر منه اِضْرِبْ والنهى عنه لَا تَضْرِبْ الظرف منه
مَضْرِبٌ والآلة منه مِضْرَبٌ ومِضْرَبَةٌ ومِضْرَابٌ
وتثنيتهما مَضْرِبَانِ ومِضْرَبَانِ والجمع منهما
مَضَارِبُ ومَضَارِيبُ افعل التفضيل منه اَضْرَبُ
والمؤنث منه ضُرْبَى وتثنيتهما اَضْرَبَانِ وضُرْبَيَانِ
والجمع منهما اَضْرَبُونَ واَضَارِبُ وضُرَبٌ وضُرْبَيَاتٌ

الغسل شستن الغلب غلبه کردن الظلم ستم کردن الفصل جدا کردن

بالفتح والضم نیز ۱۲

باب سوم بر وزن فعِل یفعَل بکسر العین فی الماضی وفتحها

فی الغابر چون السمع والسماع شنیدن و گوش فرا داشتن تصریفه

سمِع یسمَع سمعًا فهو سامع وسُمِع یُسمَع

صیغه مصدر معروف بمعنی شنیدن ۱۲

سمعًا فهو مسموع الامر منه اِسمَع والنهی عنه

صیغه مصدر مجهول بمعنی شنیده شدن ۱۲

لا تسمَع الظرف منه مَسمَع والالة منه مِسمَع

ومِسمَعة ومِسماع وتثنیتهما مَسمَعان ومِسمَعان

والجمع منهما مَسامِع ومَسامیع افعل التفضیل منه

اَسمَع والمؤنث منه سُمعی وتثنیتهما اَسمَعان

وسُمعیان والجمع منهما اَسمَعون واَسامِع وسُمَع

وسمعیات آمد الهود دانستن الفهم دریافتن الحفظ

نگاه داشتن الشهادة گواهی دادن الحمد ستودن الجهل نادانستن

باب چهارم در وزن فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح العین فیهما چون

الفتح گشادن تصریفه فتح یفتح فتحا فهو فاتح

وفُتِحَ یُفتَحُ فتحا فهو مفتوح الامر منه اِفتح والنهی عنه

لا تفتح الظرف منه مَفتَحٌ والآلة منه مِفتَحٌ ومِفتَحةٌ

ومِفتاحٌ وتثنیتهما مَفتَحانِ ومِفتَحانِ والجمع منهما

مَفاتِحُ ومَفاتیحُ افعل التفضیل منه اَفتَحُ و

المؤنث منه فُتحی وتثنیتهما اَفتَحانِ وفُتحَیانِ

والجمع منهما اَفتَحونَ واَفاتِحُ وفُتَحٌ وفُتحَیاتٌ

اَلْمَنْعُ باز داشتن اَلصَّبْغُ رنگ کردن اَلرَّهْنُ گرو داشتن

اَلسَّلْخُ پوست کشیدن بدانکه هر فعلیکه برین وزن آید

بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف حلق و حروف

حلق شش ست اَلْحَاءُ وَالْخَاءُ وَالْعَيْنُ وَالْغَيْنُ وَالْهَاءُ

وَالْهَمْزَةُ که مجموع وی اَغْخَحَعَهْ باشد اما رَكَنَ يَرْكَنُ

وَاَبَى يَأْبَى فَشَاذٌ باب ششم بروزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم

العين فيهما بدانکه این باب لازم ست و بیشتر اسم فاعل

این باب بروزن فَعِيْلٌ می آید چون اَلْكَرَمُ وَالْكَرَامَةُ

بزرگ شدن تصریفه كَرُمَ يَكْرُمُ كَرَمًا وَكَرَامَةً فهو

كَرِيْمٌ الامر منه اُكْرُمْ والنهي عنه لَاتَكْرُمْ الظرف

مَکْرُمٌ والالة منه مِکْرَمٌ ومِکْرَمَةٌ ومِکْرامٌ
وتثنيتهما مَکْرَمَانِ ومِکْرَمَانِ والجمع منهما
مَکَارِمُ ومَکَارِيمُ افعل التفضيل منه اَکْرَمُ والمؤنث
منه کُرْمٰی وتثنيتهما اَکْرَمَانِ وکُرْمَيَانِ والجمع منهما
اَکْرَمُونَ واَکَارِمُ وکُرَمٌ وکُرْمَيَاتٌ اَللُّطْفُ و
اَللَّطَافَةُ پاکيزه شدن اَلْقُرْبُ نزديک شدن اَلْبُعْدُ دور شدن
اَلْکَثْرَةُ بسيار شدن اما شاذ آنکه وزن او کمتر آيد آنرا سه باب است
بابٌ اول بوزن فَعِلَ يَفْعِلُ بکسر العين فيهما چون
اَلْحَسْبُ والْحُسْبَانُ پنداشتن تصريفه حَسِبَ يَحْسِبُ
حَسْبًا وحِسْبَانًا فهو حاسِبٌ وحُسِبَ يُحْسَبُ

٥١

حَسْبًا وحِسْبَانًا فهو محسوبٌ الامر منه اِحْسِبْ

والنهي عنه لا تَحْسِبْ الظرف منه مَحْسِبٌ والالة منه

مِحْسَبٌ ومِحْسَبَةٌ ومِحْسَابٌ وتثنيتهما مِحْسَبَانِ و

مِحْسَابَانِ والجمع منهما مَحَاسِبُ ومَحَاسِيبُ افعل التفضيل منه

اَحْسَبُ والمؤنث منه حُسْبَى وتثنيتهما اَحْسَبَانِ

وحُسْبَيَانِ والجمع منهما اَحْسَبُونَ وَاَحَاسِبُ وحُسَبٌ

وحُسْبَيَاتٌ بدانكه صحيح ازين باب جز حَسِبَ يَحْسِبُ و

نَعِمَ يَنْعِمُ ديگر نيامده است اَلنَّعْمُ وَالنَّعْمَةُ خوش عيش شدن

باب دوم بر وزن فَعِلَ يَفْعُلُ بكسر العين في الماضي وضمها في

الغابر بدانكه صحيح ازين باب جز فَضِلَ يَفْضُلُ ديگر نيامده است وبعضي حَضِرَ يَحْضُرُ

ونَعِمَ يَنْعَمُ را نيز از اين باب گويند چون اَلْفَضْلُ افزون شدن

كه در حقيقت از باب نصر ينصر است ۱۲

وغلبه كردن نصر ينصر فَضَلَ يَفْضُلُ فَضْلاً فهو فاضِلٌ

وفُضِلَ يُفْضَلُ فَضْلاً فهو مَفْضُولٌ الامر منه

اُفْضُلْ والنهي عنه لا تَفْضُلْ الظرف منه مَفْضَلٌ

والآلة منه مِفْضَلٌ ومِفْضَلَةٌ ومِفْضَالٌ

وتثنيتهما مَفْضَلَانِ ومِفْضَلَانِ والجمع منهما مَفَاضِلُ

ومَفَاضِيلُ افعل التفضيل منه اَفْضَلُ والمؤنث منه فُضْلَى

وتثنيتهما اَفْضَلَانِ وفُضْلَيَانِ والجمع منهما اَفْضَلُونَ

واَفَاضِلُ وفُضَلُ وفُضْلَيَاتٌ اَلْحُضُورُ حاضر شدن

باب سوم بر وزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العين في الماضي وفيهما في الغابر

بدانکه هر ماضی که مضموم العین بود مستقبل او نیز مضموم العین آید

مگر در صرف واحد از معتل عین واوی مانند کدت وتکاد چون

الکود والکیدودة خواستن ونزدیک شدن تصریفه کاد

یکاد کودا وکیدودة فهو کائد وکید یکاد کودا وکیدودة

فهو مکود الامر منه کد والنهی عنه لاتکد الظرف منه

مکاد والالة منه مکود ومکودة ومکواد وتثنیتهما

مکادان ومکودان والجمع منهما مکاود ومکاوید

افعل التفضیل منه اکود والمؤنث منه کودی

وتثنیتهما اکودان وکودیان والجمع منهما

اکودون واکاود وکود وکودیات

صرف صغير واجب الحفظ

المثبت المعروف	كَادَ	يَكَادُ	كَوْدًا	وَكَيْدُودَةً
والتصغير منه	كُوَيْدًا	وَكُوَيْدُودَةً	والمستقبل المؤكد منه	لَيَكَادَنَّ
لَيَكَادَنْ	والمنفي منه	مَا كَادَ	لَا كَادَ	لَا يَكَادُ
مَا يَكَادُ	لَنْ يَكَادَ	لَمْ يَكَدْ	فهو كَائِدٌ	والتصغير منه
كُوَيِّدٌ	والمجهول منه	كِيدَ	يُكَادُ	كَوْدًا
وَكَيْدُودَةً	والتصغير منه	كُوَيْدًا	وَكُوَيْدُودَةً	والمستقبل المؤكد منه
لَيُكَادَنَّ	لَيُكَادَنْ	والمنفي منه	مَا كِيدَ	لَا كِيدَ
لَا يُكَادُ	مَا يُكَادُ	لَنْ يُكَادَ	لَمْ يُكَدْ	فهو مَكُودٌ
والتصغير منه	مُكَيِّدٌ	او مُكَيِّيدٌ	وجاء	مُكَيْوِيدٌ
الامر منه	كَدْ	لِتُكَدْ	لِيَكَدْ	لِيُكَدْ
والمؤكد منه	كَادَنَّ	كَادَنْ	لِتُكَادَنَّ	لِتُكَادَنْ
لِيَكَادَنَّ	لِيَكَادَنْ	لِيُكَادَنَّ	لِيُكَادَنْ	والنهي عنه
لَا تَكَدْ	لَا تُكَدْ	لَا يَكَدْ	لَا يُكَدْ	والمؤكد منه
لَا تَكَادَنَّ	لَا تَكَادَنْ	لَا تُكَادَنَّ	لَا تُكَادَنْ	لَا يَكَادَنَّ

لا يكادن	لا يكادنّ	لا يكادن ۔	فعلا التعجب منه	ما أكوده
وأكود به	والتصغير عند البعض	ما أكيّده	وأكيّد به	وجاء على القلة ١٢
ما أكيوده	وأكيود به	والظرف منه	مكاد	والتصغير منه
مُكَيِّد	والتثنية	مكادان	ومكيّدان	والجمع
مكايد	والآلة منه	مِكْوَد	ومِكْوَدة	ومِكْوَاد
والتصغير منه	مُكَيِّد +	ومُكَيِّدة	ومُكَيِّد	او مُكَيِّيد
وجاء	مُكَيْوِد	ومُكَيْوِدة	ومُكَيْوِيد	والتثنية
مِكْوَدان	ومكودتان	ومكوادان	ومُكَيِّدان	ومُكَيِّدتان
ومُكَيِّدان	او مُكَيِّيدان	وجاء	مُكَيْوِدان	ومُكَيْوِدتان
ومُكَيْوِيدان	والجمع	مَكَاوِد	ومَكَاوِيد	افعل التفضيل منه
أكْوَد	والمؤنث منه	كُودَى	وتثنيتهما	أكودان
وكُودَيان	والتصغير منه	أُكَيِّد	وجاء على القلة ١٢	أُكَيْوِد
كُوَيْدَى	وأُكَيِّدان	وأُكَيْوِدان	وكُوَيْدَيان	والجمع
أكْوَدُون	وأكاوِد	وكُوَد	وكُودَيات	والتصغير منه
	أُكَيِّدُون	وأُكَيْوِدُون	وكُوَيْدَيات	

بدانکه کُدْتُّ در اصل کَوُدْتُ بود ضمه بر واو دشوار داشته

نقل کرده بما قبل او دادند بعد از ازاله حرکت ما قبل او از جهت اجتماع

ساکنین افتاد بعده دال را بتا بدل کردند و تا را در تا ادغام کردند کُدْتُّ

شد و تَکَادُ در اصل تَکْوَدُ بود حرکت او نقل کرده بما قبل او دادند پس از جهت

فتحه ما قبل واو الف گشت تکاد شد و این لغت را بعضی از سمع یسمع نیز گویند

اما منشعب ثلاثی که در و حرف زائد نیز باشد بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی باشد

دوم آنکه ملحق برباعی نباشد اما آنکه ملحق برباعی نباشد نیز بر دو گونه است یکی

آنکه در و الف وصل در آید و دیگر آنکه در و الف وصل در نیاید اما آنکه در و الف وصل در آید آنرا

نه باب است باب اول بر وزن افتعال چون الاجتناب پرهیز کردن نصر

اِجْتَنَبَ یَجْتَنِبُ اِجْتِنَاباً فهو مُجْتَنِبٌ وَ اُجْتُنِبَ یُجْتَنَبُ

صرف صغير واجب الحفظ

المثبت المعروف	اِجْتَنَبَ	يَجْتَنِبُ	اِجْتِنَابًا	والتصغير منه
جُنَيْبًا	والمستقبل المؤكد منه	لَيَجْتَنِبَنَّ	لَيَجْتَنِبَنْ	والمنفي منه
مَا اجْتَنَبَ	لَا اجْتَنَبَ	لَا يَجْتَنِبُ	مَا يَجْتَنِبُ	لَنْ يَجْتَنِبَ
لَمْ يَجْتَنِبْ	فهو مُجْتَنِبٌ	والتصغير منه	مُجَيْنِبٌ	او جُنَيْبٌ
والمجهول	اُجْتُنِبَ	يُجْتَنَبُ	اِجْتِنَابًا	والتصغير منه
جُنَيْبًا	والمستقبل المؤكد منه	لَيُجْتَنَبَنَّ	لَيُجْتَنَبَنْ	والمنفي منه
مَا اُجْتُنِبَ	لَا اُجْتُنِبَ	لَا يُجْتَنَبُ	مَا يُجْتَنَبُ	لَنْ يُجْتَنَبَ
لَمْ يُجْتَنَبْ	فهو مُجْتَنَبٌ	والتصغير منه	مُجَيْنَبٌ	او جُنَيْبٌ
الامر منه	اِجْتَنِبْ	لِتُجْتَنَبْ	لِيَجْتَنِبْ	لِيُجْتَنَبْ
والمؤكد منه	اِجْتَنِبَنَّ	اِجْتَنِبَنْ	لِتُجْتَنَبَنَّ	لِتُجْتَنَبَنْ
لِيَجْتَنِبَنَّ	لِيَجْتَنِبَنْ	لِيُجْتَنَبَنَّ	لِيُجْتَنَبَنْ	والنهي عنه
لَا تَجْتَنِبْ	لَا تُجْتَنَبْ	لَا يَجْتَنِبْ	لَا يُجْتَنَبْ	والمؤكد منه
لَا تَجْتَنِبَنَّ	لَا تَجْتَنِبَنْ	لَا تُجْتَنَبَنَّ	لَا تُجْتَنَبَنْ	لَا يَجْتَنِبَنَّ
لَا يَجْتَنِبَنْ	لَا يُجْتَنَبَنَّ	لَا يُجْتَنَبَنْ	فعل التعجب منه	مَا اَشَدَّ اجْتِنَابَهُ
وَاَشْدِدْ بِاجْتِنَابِهِ		والظرف منه	مُجْتَنَبٌ	والجمع
مُجْتَنَبَاتٌ	والتصغير منه	مُجَيْنَبٌ	او جُنَيْبٌ	ومُجَيْنِبَاتٌ
او جُنَيْبَاتٌ	افعل التفضيل منه		اَشَدُّ اجْتِنَابًا	اَوْ اَكْثَرُ اِجْتِنَابًا

اِجْتِنَابًا فهو مُجْتَنِبٌ الامر منه اِجْتَنِبْ والنهى عنه لا تَجْتَنِبْ

الاِقْتِبَاسُ پاره نور چیدن الاِقْتِنَاصُ صید کردن الاِلْتِمَاسُ

جستن الاِعْتِزَالُ یکسو شدن الاِحْتِمَالُ بر داشتن الاِخْتِطَافُ

ربودن باب دوم بر وزن اِسْتِفْعَال چون الاِسْتِنْصَارُ

طلب یاری کردن تصریفه اِسْتَنْصَرَ یَسْتَنْصِرُ اِسْتِنْصَارًا

فهو مُسْتَنْصِرٌ واُسْتُنْصِرَ یُسْتَنْصَرُ اِسْتِنْصَارًا فهو

مُسْتَنْصَرٌ الامر منه اِسْتَنْصِرْ والنهى عنه لا تَسْتَنْصِرْ

الاِسْتِغْفَارُ آمرزش خواستن الاِسْتِفْسَارُ پرسیدن

الاِسْتِنْفَارُ رمیدن و رمانیدن الاِسْتِخْلَافُ کسی را بجای

خویش یا بجای دیگر نشانیدن الاِسْتِمْتَاعُ برخوردار گرفتن

۵۹

بکسی یا بچیزی بدانکه این هردو باب لازم و متعدی آمده اند

باب سوم بروزن اِنْفِعَال چون اَلْاِنْفِطَارُ شگافته شدن

بزیادت الف و نون پیش از فاء ۱۲

بدانکه هر فعلیکه برین وزن آید لازم باشد تصریفه

اِنْفَطَرَ یَنْفَطِرُ اِنْفِطَارًا فَهُوَ مُنْفَطِرٌ الامر منه

اِنْفَطِرْ والنهی عنه لَا تَنْفَطِرْ اَلْاِنْصِرَافُ بازگشتن

اَلْاِنْقِلَابُ برگشته شدن اَلْاِنْخِفَافُ سبک شدن

اَلْاِنْشِعَابُ شاخ در شاخ شدن باب چهارم بروزن

اِفْعِلَال بدانکه این باب نیز لازم است چون اَلْاِحْمِرَارُ

بزیادت الف پیش از فاء و تکرار لام ۱۲

سرخ شدن تصریفه اِحْمَرَّ یَحْمَرُّ اِحْمِرَارًا فَهُوَ مُحْمَرٌّ الامر منه

اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ اِحْمَرِرْ والنهی عنه لَا تَحْمَرَّ لَا تَحْمَرِّ لَا تَحْمَرِرْ

صرف صغير واجب الحفظ

المثبت المعروف	اِحْمَرَّ بِهِ	يَحْمَرُّ بِهِ	اِحْمِرَارًا بِهِ	والتصغير منه	حُمَيْرِيرًا بِهِ
المستقبل المؤكد	لَيَحْمَرَّنَّ بِهِ	لَيَحْمَرَّنْ بِهِ	والمنفي منه	مَا احْمَرَّ بِهِ	لَا احْمَرَّ بِهِ
لَا يَحْمَرُّ بِهِ	مَا يَحْمَرُّ بِهِ	لَنْ يَحْمَرَّ بِهِ	لَمْ يَحْمَرَّ بِهِ	لَمْ يَحْمَرِّ بِهِ	لَمْ يَحْمَرِرْ بِهِ
فَهُوَ مُحْمَرٌّ بِهِ	والتصغير منه	مُحَيْمِرٌّ بِهِ	وَمُحَيْمِرٌ بِهِ	وَمُحَيْمِرٌ بِهِ	وَمُحَيْمِيرٌ بِهِ
وَحُمَيْرٌ بِهِ	والمجهول	اُحْمُرَّ بِهِ	يُحْمَرُّ بِهِ	اِحْمِرَارًا بِهِ	والتصغير منه
حُمَيْرِيرًا بِهِ	والمستقبل المؤكد	لَيُحْمَرَّنَّ بِهِ	لَيُحْمَرَّنْ بِهِ	والمنفي منه	مَا اُحْمُرَّ بِهِ
لَا اُحْمُرَّ بِهِ	لَا يُحْمَرُّ بِهِ	مَا يُحْمَرُّ بِهِ	لَنْ يُحْمَرَّ بِهِ	لَمْ يُحْمَرَّ بِهِ	لَمْ يُحْمَرِّ بِهِ
لَمْ يُحْمَرِرْ بِهِ	فَهُوَ مُحْمَرٌّ بِهِ	والتصغير منه	مُحَيْمِرٌّ بِهِ	وَمُحَيْمِرٌ بِهِ	وَمُحَيْمِيرٌ بِهِ
وَمُحَيْمِيرٌ بِهِ	وَحُمَيْرٌ بِهِ	الأمر منه	اِحْمَرَّ بِهِ	اِحْمَرِّ بِهِ	اِحْمَرِرْ بِهِ
لِيُحْمَرَّ بِهِ	لِيُحْمَرِّ بِهِ	لِيُحْمَرِرْ بِهِ	لِيَحْمَرَّ بِهِ	لِيَحْمَرِّ بِهِ	لِيَحْمَرِرْ بِهِ
لِيُحْمَرَّ بِهِ	لِيُحْمَرِّ بِهِ	لِيُحْمَرِرْ بِهِ	والمؤكد منه	اِحْمَرَّنَّ بِهِ	اِحْمَرَّنْ بِهِ
لِتُحْمَرَّنَّ بِهِ	لِتُحْمَرَّنْ بِهِ	لِيَحْمَرَّنَّ بِهِ	لِيَحْمَرَّنْ بِهِ	لِيُحْمَرَّنَّ بِهِ	لِيُحْمَرَّنْ بِهِ
والنهي عنه	لَا تَحْمَرَّ بِهِ	لَا تَحْمَرِّ بِهِ	لَا تَحْمَرِرْ بِهِ	لَا يَحْمَرَّ بِهِ	لَا يَحْمَرِّ بِهِ
لَا يَحْمَرِرْ بِهِ	لَا يُحْمَرَّ بِهِ	لَا يُحْمَرِّ بِهِ	لَا يُحْمَرِرْ بِهِ	لَا تُحْمَرَّ بِهِ	لَا تُحْمَرِرْ بِهِ
لَا يُحْمَرِرْ بِهِ	والمؤكد منه	لَا تَحْمَرَّنَّ بِهِ	لَا تَحْمَرَّنْ بِهِ	لَا يَحْمَرَّنَّ بِهِ	لَا يَحْمَرَّنْ بِهِ
لَا يُحْمَرَّنَّ بِهِ	لَا يُحْمَرَّنْ بِهِ	لَا تُحْمَرَّنَّ بِهِ	لَا تُحْمَرَّنْ بِهِ	فعل التعجب منه	مَا أَشَدَّ احْمِرَارَهُ بِهِ
وَأَشْدِدْ بِاحْمِرَارِهِ بِهِ	الظرف منه	مُحْمَرٌّ بِهِ	والجمع مُحْمَرَّاتٌ بِهِ	والتصغير منه	مُحَيْمِرٌّ بِهِ
مُحَيْمِرٌ بِهِ	وَمُحَيْمِيرٌ بِهِ	وَمُحَيْمِيرٌ بِهِ	وَحُمَيْرٌ بِهِ	وَمُحَيْمِرَّاتٌ بِهِ	وَمُحَيْمِرَاتٌ بِهِ
وَمُحَيْمِيرَاتٌ بِهِ	مُحَيْمِرَاتٌ بِهِ	وَحُمَيْرَاتٌ بِهِ	فعل التفضيل منه	أَشَدُّ احْمِرَارًا بِهِ	وَأَكْثَرُ احْمِرَارًا بِهِ

صرف صغير واجب الحفظ

المثبت المعروف	ادّهامّ به	يدّهامّ به	ادّهيماماً به
والتصغير منه	دُهَيْمِيماً به	والمستقبل المؤكد منه	
ليدّهامّنّ به	ليدّهامّنّ به	والمنفي منه	ما ادّهامّ به
لا ادّهامّ به	لا يدّهامّ به	ما يدّهامّ به	لن يدّهامّ به
لم يدّهامّ به	لم يدّهامّ به	لم يدّهامّ به	فهو مدّهامّ به
والتصغير منه	مُدَيْهِمّ به	ومُدَيْهِيمّ به	ومُدَيْهِمّ به
ومُدَيْهِيمّ به	ودُهَيْمّ به	والمجهول	اُدُّهُومّ به
يُدّهامّ به	ادّهيماماً به	والتصغير منه	دُهَيْمِيماً به
والمستقبل المؤكد منه		ليُدّهامّنّ به	ليُدّهامّنّ به
والمنفي منه	ما ادُّهُومّ به	لا ادُّهُومّ به	لا يُدّهامّ به
ما يُدّهامّ به	لن يُدّهامّ به	لم يُدّهامّ به	لم يُدّهامّ به
لم يُدّهامّ به	فهو مُدّهامّ به	والتصغير منه	مُدَيْهِمّ به
ومُدَيْهِيمّ به	ومُدَيْهِمّ به	ومُدَيْهِيمّ به	ودُهَيْمّ به
الامر منه	ادّهامّ به	ادّهامّ به	ادّهامِمْ به

لِتُدْهَامَّ بِهٖ	لِتُدْهَامِمْ بِهٖ	لِتُدْهَامَّ بِهٖ	لِيُدْهَامَّ بِهٖ
لِيُدْهَامَّ بِهٖ	لِيُدْهَامِمْ بِهٖ	لِيُدْهَامَّ بِهٖ	لِيُدْهَامِّ بِهٖ
لِيُدْهَامِمْ بِهٖ	والمؤكد منه	اِدْهَامَّنَّ بِهٖ	اِدْهَامَّنْ بِهٖ
لِتُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لِتُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لِيُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لِيُدْهَامَّنْ بِهٖ
لِيُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لِيُدْهَامَّنْ بِهٖ	والنهي عنه	لَاتُدْهَامَّ بِهٖ
لَاتُدْهَامَّ بِهٖ	لَاتُدْهَامِمْ بِهٖ	لَاتُدْهَامَّ بِهٖ	لَاتُدْهَامِّ بِهٖ
لَاتُدْهَامِمْ بِهٖ	لَايُدْهَامَّ بِهٖ	لَايُدْهَامِّ بِهٖ	لَايُدْهَامِمْ بِهٖ
لَايُدْهَامَّ بِهٖ	لَايُدْهَامَّ بِهٖ	لَايُدْهَامِمْ بِهٖ	والمؤكد منه
لَاتُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لَاتُدْهَامَّنْ بِهٖ	لَاتُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لَاتُدْهَامَّنْ بِهٖ
لَايُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لَايُدْهَامَّنْ بِهٖ	لَايُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لَايُدْهَامَّنْ بِهٖ
فعل التعجب منه	مَا اَشَدَّ اِدْهِيمَامَهٗ بِهٖ +		وَاَشْدِدْ بِاِدْهِيمَامٍ بِهٖ
الظرف منه	مُدْهَامٌّ بِهٖ	والجمع منه	مُدْهَامَّاتٌ بِهٖ
والتصغير منه	مُدَيْهِمٌّ بِهٖ	وَمُدَيْهِمٌّ بِهٖ	وَمُدَيْهِمٌّ بِهٖ
وَمُدَيْهِيمٌ بِهٖ	وَدُهَيْمٌ بِهٖ	وَمُدَيْهِمَّاتٌ بِهٖ	وَمُدَيْهِمَّاتٌ بِهٖ
وَمُدَيْهِيمَاتٌ بِهٖ	وَمُدَيْهِيمَاتٌ بِهٖ	وَدُهَيْمَاتٌ بِهٖ	افعل التفضيل منه
اَشَدُّ اِدْهِيمَامًا بِهٖ		اَوْاَكْثَرُ اِدْهِيمَامًا بِهٖ	

٦٣

الاخضرار سبز شدن الاصفرار زرد شدن الاغبرار
گرد آلوده شدن الابلقاق ابلق شدن باب پنجم

بروزن افعیلال چون الادهیمام سخت سیاه شدن

تصریفه ادهامّ یدهامّ ادهیماما فهو مدهامّ

الامر منه ادهامّ ادهامِّ ادهامِمْ والنهی عنه

لاتدهامّ لاتدهامّ لاتدهامِمْ الاسمیرار

گندم گون شدن الاکمیتات کمیت شدن اسپ الاشهیباب

سفید شدن اسپ الاصحیرار خشک شدن نبات الاشعیرار

بهراز شدن بدانکه این باب لازم ست باب ششم بروزن

افعیعال چون الاخشیشان سخت درشت شدن تصریفه

اصلش اخشوشان بود واو بکسرهٔ ما قبل یا شد اخشیشان گشت ۱۲

اِخْشَوْشَنَ يَخْشَوْشِنُ اِخْشِيشَانًا فَهُوَ مُخْشَوْشِنٌ الامر

بزياده يك حرف الف قبل فا و واو ميان عين و لام و تكرار عين ١٢

منه اِخْشَوْشِنْ والنهي عنه لاتَخْشَوْشِنْ الاِخْرِيرَاقُ

دريده شدن جامه الاِخْلِيلَاقُ كهنه شدن جامه الاِمْلِيلَاحُ

شور شدن آب الاِحْدِيدَابُ كوژ پشت شدن بدانكه اين

باب هم لازم ست و در قرآن شريف نيامده باب هفتم بروزن

اِفْعِوَّالٌ چون الاِجْلِوَّاذُ شتافتن شتر تصريفه اِجْلَوَّذَ يَجْلَوِّذُ

اِجْلِوَّاذًا فهو مُجْلَوِّذٌ الامر منه اِجْلَوِّذْ والنهي عنه

لاتَجْلَوِّذْ الاِخْرِوَّاطُ چوب تراشيدن الاِعْلِوَّاطُ قلاده دركردن

شتر بستن يقال اِعْلَوَّطَ البعيرُ اِذا تعلّق بعنقه قلادةً

بدانكه اين باب هم لازم ست و در قرآن شريف نيامده باب هشتم

٦٥

بروزن اِفّاعُلٌ چون اَلِاثّاقُلُ گران بار شدن وخود را گران بار

ساختن تصریفه اِثّاقَلَ یَثّاقَلُ اِثّاقُلًا فهو مُثّاقِلٌ الامر منه

بزیادت سه حرف یک الف قبل فاء و یکی میان فاء و عین و تکرار فا ۱۲

اِثّاقَلْ والنهی عنه لاتَثّاقَلْ اَلِادّاراکُ دررسیدن

ودررسانیدن اَلِاسّاقُطُ میوه از درخت افگندن اَلِاشّابُهُ

همشکل شدن اَلِاصّالُحُ با یکدیگر آشتی کردن باب نهم بروزن

اِفَّعُّلٌ چون اَلِاطَّهُّرُ پاک شدن تصریفه اِطَّهَّرَ یَطَّهَّرُ

بزیادت دو حرف الف قبل فاء و تکرار فاء و عین ۱۲

اِطَّهُّرًا فهو مُطَّهِّرٌ الامر منه اِطَّهَّرْ والنهی عنه لاتَطَّهَّرْ

اَلِادَّثُّرُ جامه بر سر کشیدن اَلِاضَّرُّعُ زاری کردن اَلِاجَّنُّبُ

دور شدن اَلِاذَّکُّرُ پند پذیرفتن و یاد کردن بدانکه اصل باب

اِفّاعُلٌ و اِفَّعُّلٌ تَفاعُلٌ و تَفَعُّلٌ بوده تارا ساکن کرده بفا بدل

کردند و فا را در فا ادغام نمودند از جهت مجانست در مخرج پس

همزه وصل مکسور در اول او در آوردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید

اِفَّاعُل هم اِفَّعُل شد اما آنکه در وی الف وصل در نیاید آنرا پنج باب است

باب اول بر وزن اِفعال چون الاِکرام گرامی کردن

تصریفه اَکرَمَ یُکرِمُ اِکراماً فهو مُکرِمٌ و اُکرِمَ یُکرَمُ

بزیادت یک حرف یعنی همزه قطعی قبل فا ۱۲

اِکراماً فهو مُکرَمٌ الامر منه اَکرِمْ والنهی عنه ۷۶

لا تُکرِمْ الاِسلام مسلمان شدن و گردن نهادن بطاعت

الاِذهاب بردن الاِعلان آشکارا کردن الاِکمال تمام کردن

بدانکه همزه امر حاضر این باب وصلی نیست بلکه همزه قطعی ست که حذف

کرده شده است از مضارع او یعنی تُکرِمُ که در اصل تُأَکرِمُ بوده است

از برای موافقت اُکرِم که در اصل اُاَکرِم بوده است همزهٔ ثانی از
جهت اجتماع همزتین افتاد اُکرِم شد باب دوم بر وزن تَفعِیل
چون اَلتَّصرِیفُ گردانیدن تصریفه صَرَّفَ یُصَرِّفُ
تَصرِیفاً فهو مُصَرِّفٌ و صُرِّفَ یُصَرَّفُ تَصرِیفاً
فهو مُصَرَّفٌ الامر منه صَرِّفْ والنهی عنه لاتُصَرِّفْ
اَلتَّکذِیبُ والکِذّابُ کسی را دروغ زن داشتن اَلتَّقدِیمُ
پیش شدن و پیش کردن اَلتَّمکِینُ جای دادن اَلتَّعظِیمُ
بزرگ داشتن اَلتَّعجِیلُ شتابی کردن باب سوم بر وزن
تَفَعُّل چون اَلتَّقَبُّلُ پذیرفتن تصریفه تَقَبَّلَ یَتَقَبَّلُ
تَقَبُّلاً فهو مُتَقَبِّلٌ و تُقُبِّلَ یُتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فهو مُتَقَبَّلٌ

الامر منه تَقَبَّلْ والنهی عنه لاتَقَبَّلْ اَلتَّفَکُّهُ میوه خوردن

اَلتَّلَبُّثُ درنگ کردن اَلتَّعَجُّلُ شتافتن اَلتَّبَسُّمُ دندان سفید کردن

بدانکه در باب تَفَعُّل و تَفَاعُل و تَفَعْلُل هرجا که دو تا در اول کلمه

بهم آیند روا باشد که یک تا را حذف کنند باب چهارم بروزن مُفَاعَلَة

چون اَلْمُقَاتَلَة وَالْقِتَالُ بایکدیگر کارزار کردن تصریفه قَاتَلَ

یُقَاتِلُ مُقَاتَلَةً وَقِتَالاً فهو مُقَاتِلٌ وَقُوتِلَ یُقَاتَلُ مُقَاتَلَةً

وَقِتَالاً فهو مُقَاتَلٌ الامر منه قَاتِلْ والنهی عنه لاتُقَاتِلْ اَلْمُعَاقَبَةُ

وَالْعِقَابُ بایکدیگر عذاب کردن اَلْمُخَادَعَةُ وَالْخِدَاعُ فریفتن اَلْمُلَازَمَةُ

وَاللِّزَامُ بایهم لازم گرفتن اَلْمُبَارَکَةُ برکت گرفتن بخدای عزوجل یا کسی یا

بچیزی باب پنجم بروزن تَفَاعُل چون اَلتَّقَابُلُ بایکدیگر روبرو شدن تصریفه

۶۹

تقابل یتقابل تقابلاً فهو متقابل وتقوبل یتقابل تقابلاً فهو

بزیادت دو حرف تا قبل فا و الف میان فا و عین ۱۲

متقابل الامر منه تقابل والنهی عنه لا تتقابل التخافت

بایکدیگر سخن پنهان گفتن التعارف بایکدیگر شناختن التفاخر

بایکدیگر فخر کردن امّا رباعی نیز بر دو گونه است یکی مجرد که در و حرف

زائد نباشد دوم منشعب که در و حرف زائد هم باشد اما آنکه در و حرف

زائد نباشد آنرا یک باب است واین باب لازم و متعدی نیز آمده است

باب اول بروزن فعللة چون البعثرة برانگیختن بعثر یبعثر

بعثر یبعثر بعثرةً فهو مبعثر وبعثر یبعثر بعثرةً

بضم علامت مضارع وکسر ما قبل حرف آخر مضارع معروف ۱۲

فهو مبعثر الامر منه بعثر والنهی عنه لا تبعثر الدحرجة

بسیار گردانیدن العسکرة لشکر ساختن القنطرة پل بستن

الازعفرار رنگ گردن بزعفران اما رباعی منشعب که در وی حرف زائده

باشد آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزهٔ وصل نباشد و دیگر آنکه

در وی همزهٔ وصل باشد اما آنکه در وی همزهٔ وصل نباشد نیز یک باب ست

و این باب لازم ست و در قرآن شریف نیامده است باب اول

بر وزن تفعلل چون التسربل پیراهن پوشیدن تصریفه تسربل

یتسربل تسربلا فهو متسربل الامر منه تسربل والنهی عنه

لاتتسربل التبرقع برقعه پوشیدن التمقهد مقهور شدن

التزندق زندیق شدن التبحتر بناز خرامیدن اما آنکه در وی همزهٔ

وصل در آید آنرا دو باب ست و آن هر دو باب لازم ست باب اول بر وزن

افعنلال چون الابرنشاق شاد شدن تصریفه ابرنشق یبرنشق

ابرنشاقا فهو مبرنشق الامر منه ابرنشق والنهي عنه لا تبرنشق

الاحرنجام جمع شدن الابلنداع فراخ شدن جایگاه الاسلنطاح

بجای افتادن ۱۲

بر قفا خفتن الاعرنکاس سیاه شدن موی بدانکه این باب در قرآن شریف

و بر رو افتادن ۱۲ قاموس — و گرد آمدن ۱۲ صراح

نیامده است باب دوم بر وزن افعلال چون الاقشعرار موی

والقشعريرة ايضا ۱۲

بر تن خاستن تصریفه اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر

بزیادت الف قبل فا و تکرار لام ۱۲

الامر منه اقشعر اقشعر اقشعرر والنهي عنه لا تقشعر

لا تقشعر لا تقشعرر الاقمطرار سخت ناخوش شدن الاشفترار

پراگنده شدن الازبهرار سرخ شدن چشم الاسمهرار سخت شدن خار

الاشمخرار بلند شدن بدانکه این باب در قرآن شریف آمده است قال

و دراز شدن ۱۲ قاموس

الله تعالى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم

آما ثلاثی منشعب که ملحق برباعی ست نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی

مجرد باشد و دوم آنکه ملحق برباعی مجرد نباشد اما آنکه ملحق برباعی مجرد باشد

آنرا هفت باب ست **باب اول** بروزن فَعْلَلَةٌ بتکرار اللام

چون الجَلْبَبَةُ چادر پوشیدن تصریفه جَلْبَبَ یُجَلْبِبُ

جَلْبَبَةً فهو مُجَلْبِبٌ وجُلْبِبَ یُجَلْبَبُ جَلْبَبَةً فهو

مُجَلْبَبٌ الامر منه جَلْبِبْ والنهی عنه لا تُجَلْبِبْ الشَّمْلَةُ

شاه فتن ولیس هذا الباب فی القرآن **باب دوم** بروزن

فَعْنَلَةٌ بزیادة النون بین العین واللام چون القَلْنَسَةُ

کلاه پوشیدن تصریفه قَلْنَسَ یُقَلْنِسُ قَلْنَسَةً فهو مُقَلْنِسٌ

وقُلْنِسَ یُقَلْنَسُ قَلْنَسَةً فهو مُقَلْنَسٌ الامر منه قَلْنِسْ

والنهی عنه لا تقلنس ولیس فی القرآن

ونیست این باب در قرآن ۱۲

باب سوم بروزن فوعلة بزیادة الواو بین الفاء و العین چون الجوربة پاتابه پوشیدن تصریفه جورب یجورب جوربة فهو مجورب وجورب یجورب جوربة فهو مجورب الامر منه جورب والنهی عنه لا تجورب الحوقلة سخت پیر شدن ولیس فی القرآن

باب چهارم بروزن فعولة بزیادة الواو بین العین واللام چون السرولة ازار پوشیدن تصریفه سرول یسرول سرولة فهو مسرول وسرول یسرول سرولة فهو مسرول الامر منه سرول والنهی عنه لا تسرول

الجهورة آواز بلند کردن ولیس فی القرآن باب پنجم بر وزن فیعلة

ودر صراح و منتهی الارب الجهورة سخن بلند گفتن ۱۲

بزیادة الیاء بین الفاء والعین چون الخیعلة پیراهن

بی آستین پوشیدن تصریفه خیعل یخیعل خیعلة

فهو مخیعل وخوعل یخوعل خیعلة فهو مخیعل الامر منه

خیعل والنهی عنه لاتخیعل الهیمنة گواه شدن یقال

ان الهاء فیه مبدلة من الهمزة الصیطرة برگماشته شدن

وجاء فی القرآن کما قال الله تعالی لست علیهم بمصیطر

بدانکه خوعل در اصل خیعل بود واو جست ضمه ماقبل یا واو گشت خوعل شد

باب ششم بر وزن فعیلة بزیادة الیاء بین العین واللام

چون الشریفة افزونی برگیاه کشت بریدن تصریفه شریف

يُشَرْيِفُ شَرْيَفَةً فهو مُشَرْيِفٌ وشُرْيِفَ يُشَرْيَفُ

شَرْيَفَةً فهو مُشَرْيَفٌ الامر منه شَرْيِفْ والنهي عنه لا تُشَرْيِفْ

الجَزْيَلَة زرا ندرون وليس في القرآن باب هفتم بر وزن فَعْلاةً

بزيادة الالف المبدلة من الياء بعد اللام چون القَلْسَاةُ

كلاه پوشيدن اصله قَلْسَيَة فانقلبت الياء الفا

لتحركها وانفتاح ما قبلها تصريفه قَلْسَى يُقَلْسِي

قَلْسَاةً فهو مُقَلْسٍ وقُلْسِيَ يُقَلْسَى قَلْسَاةً فهو مُقَلْسًى

الامر منه قَلْسِ والنهي عنه لا تُقَلْسِ الجَعْبَاةُ افگندن

والجعباة نيز آمده ۱۳۵

وليس في القرآن يُقَلْسِي در اصل يُقَلْسِيُ بود ضمه بر يا

دشوار داشته ساكن كردند يُقَلْسِي شد مُقَلْسٍ

دراصل مُقَلْسِيٌ بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند

التقای ساکنین شد میان یا وتنوین یا افتاد مُقَلْسٍ شد

قَلْسِیَ براصل خود است یُقَلْسیٰ دراصل یُقَلْسِیُ بود یا متحرک

ما قبلش مفتوح یا الف گشت یُقَلْسیٰ شد مُقَلْسیً دراصل

مُقَلْسِیٌ بود یا را از جهت فتحه ما قبل با الف بدل کردند التقای

ساکنین شد میان الف وتنوین الف افتاد مُقَلْسیً شد

قَلْسِ دراصل قَلْسِیْ بود یا بعلامت جزمی افتاد قَلْسِ شد

لَا تُقَلْسِ دراصل لَا تُقَلْسِیْ بوده است اینجا نیز یا بعلامت

جزمی افتاد لَا تُقَلْسِ شد اما آنکه ملحق برباعی منشعب باشد آن نیز

بر دوگونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد دوم آنکه ملحق به احرنجم باشد

76

اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آنرا هشت باب است باب اول

بروزن تفعلل بزيادة التاء قبل الفاء وتكرار اللام چون

التجلبب چادر پوشیدن تصريفه تجلبب يتجلبب تجلببا

فهو متجلبب الامر منه تجلبب والنهي عنه لاتتجلبب

التغجبر گرد آلوده شدن وليس في القرآن باب دوم بروزن

تفعنل بزيادة التاء قبل الفاء والنون بين العين

واللام چون التقلنس كلاه پوشیدن تصريفه تقلنس

يتقلنس تقلنسا فهو متقلنس الامر منه تقلنس

والنهي عنه لاتتقلنس وليس في القرآن باب سوم بروزن

تمفعل بزيادة التاء والميم قبل الفاء چون التمسكن حالت خواری

پیدا کردن تصریفه تَمَسْكَنَ يَتَمَسْكَنُ تَمَسْكُنًا فهو مُتَمَسْكِنٌ

الامر منه تَمَسْكَنْ والنهي عنه لا تَتَمَسْكَنْ اَلتَّمَنْدُلُ

مسح کردن دست بمندیل يُقَالُ تَمَنْدَلَ الرَّجُلُ اِذَا مَسَحَ يَدَهُ

بِالْمِنْدِيْلِ اِعْلَمْ اَنَّ هٰذَا الْبَابَ شَاذٌّ بَلْ مِنْ قَبِيْلِ الْغَلَطِ

عَلٰى تَوَهُّمِ الْمِيْمِ اَصْلًا **باب چهارم** بروزن تَفَعْلُةٌ بزيادة

التاء قبل الفاء وبعد اللام چون اَلتَّعَفْرُتُ عفریت شدن يُقَالُ

تعفرت الرجل گفته میشود

تَعَفْرَتَ الرَّجُلُ اِذَا صَارَ عِفْرِيْتًا اي خَبِيْثًا تصريفه تَعَفْرَتَ

هرگاه عفریت شود — یعنی خبیث ۱۲

يَتَعَفْرَتُ تَعَفْرُتًا فهو مُتَعَفْرِتٌ الامر منه تَعَفْرَتْ والنهي عنه

لا تَتَعَفْرَتْ اِعْلَمْ اَنَّ هٰذَا الْمِثَالَ غَرِيْبٌ وَلَيْسَ فِي الْقُرْاٰنِ

بدانکه — تحقیق این مثال — نادرست ونیست در قرآن مجید ۱۲

باب پنجم بروزن تَفَوْعُلٌ بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين

الفاء والعین چون التجورب پاتابه پوشیدن تصریفه تجورب

یتجورب تجوربا فهو متجورب الامر منه تجورب والنهی عنه

لاتتجورب التکوش بسیار شدن ولیس فی القرآن

باب ششم بروزن تفعول بزیادة التاء قبل الباء والواو

بین العین واللام چون التسرول ازار پوشیدن تصریفه

تسرول یتسرول تسرولا فهو متسرول الامر منه

تسرول والنهی عنه لاتتسرول التدهور گذشتن شب

ولیس فی القرآن باب هفتم بروزن تفیعل بزیادة التاء

قبل الفاء والیاء بین الفاء والعین چون التخیعل پیراهن بی آستین

پوشیدن تصریفه تخیعل یتخیعل تخیعلا فهو متخیعل الامر منه

تجعّل والنهی عنه لا تتجعّل التجعّل بی سامان شدن

التشیطن نافرمانی کردن شیطان باب دویم قرآن شریف بنا شده است

باب ششم بر وزن تفعّلی بزیادة التاء قبل الفاء والیاء

بعد اللام که در اصل تفعّلی بوده است ضمه لام را بکسره بدل

کردند برای موافقت یا پس ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند

التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد و تفعّلٍ شد چون

التقلسی کلاه پوشیدن تصریفه تقلسی یتقلسی تقلسیاً

فهو متقلسٍ الامر منه تقلس والنهی عنه لا تتقلس

ولیس فی القرآن بدانکه زیادت تا در اول این ابواب برای

الحاق نیست بلکه برای معنی مطاوعت است چنانکه در تدحرج بود

زیراکه الحاق بزیادت حروف در اول کلمه نیامده است اما آنکه
ملحق بہ احرنجم باشد دو باب ست این هر دو باب در قرآن شریف
نیامده است باب اول بروزن افعنلال بزیادة
همزة الوصل قبل الفاء والنون بعد العین وتکرار اللام
چون الاقعنساس سخت واپس شدن تصریفه اقعنسس
یقعنسس اقعنساسا فهو مقعنسس الامر منه
اقعنسس والنهی عنه لا تقعنسس الاعرنکاک
سیاه شدن موی باب دوم بروزن افعنلاء بزیادة همزة
الوصل قبل الفاء والنون بین العین واللام والیاء
بعد اللام چون الاسلنقاء ستان باز خفتن بدانکه

استلقاء در اصل استلقای بوده یا بعد الف افتاده

پس همزه گشت استلقاء شد تصریفه استلقی

یستلقی استلقاء فهو مستلق الامر منه استلق

والنهی عنه لا تستلق الاسرانده آه طلبه کردن خواب مردم

بدان الحقک الله تعالی بالصالحین که الحاق در لغت

بمعنی در رسیدن و در رسانیدن ست و در اصطلاح

اهل صرف آنست که در کلمه حرفی زیاده کنند تا آن کلمه بوزن

کلمه دیگر شود از برای آنکه معامله که با ملحق به کرده شود با ملحق نیز

کرده آید و شرط الحاق آنست که مصدر ملحق با مصدر ملحق

به موافق باشد نه مخالف

تبصرهٔ کامله

اما آنکه ملحق باقشعرّ باشد و مصنف رحمه الله از آن ترک فرموده چهار باب است

باب اول بروزن افعِلّالٌ بزیادة همزة الوصل واللام فی الآخر

چون الابیضاضُ سخت سپید شدن تصریفه ابیضَّ

یبیضُّ ابیضاضاً فهو مُبیضٌّ الامر منه ابیضَّ

ابیضِّ ابیضِضْ والنهی عنه لا تبیضَّ لا تبیضِضْ

لا تبیضَضْ باب دوم بروزن افعِیلالٌ بزیادة الهمزة قبل الفاء

والواو بعد العین وتکرار اللام چون الاعثیجاجُ شتابی کردن اشتر

لاعثوجاج بود واو ساکن بکسر ما قبل یا گردید تصریفه اعثوجَّ

یعثوجُّ اعثیجاجاً فهو مُعثوجٌّ الامر منه اعثوجَّ اعثوجِّ اعثوجِجْ

والنهی عنه لا تعفنج لا تعفنج لا تعفنجج این باب را نیز سیبویه ذکر فرموده

لیکن خلیل در کتاب العین مذکور نموده باب سوم بروزن افعئلال بزیادة

الالف قبل الفاء والهمزة بعد العین وتکرار اللام چون الاسمئداد

بر آماسیدن از خشم تصریفه اسمأد یسمئد اسمئدادا فهو مسمئد

وجز آن ۱۲ منتهی الارب ۱۲

الامر منه اسمئد اسمئد اسمأدد والنهی عنه لا تسمئد

لا تسمئد لا تسمأدد باب چهارم بروزن افوعلال بزیادة

همزة الوصل قبل الفاء والواو بعدها وتکرار اللام چون

الاکوهداد از رنج و تعب رسیدن تصریفه اکوهد یکوهد

اکوهدادا فهو مکوهد الامر منه اکوهد اکوهد

اکوهدد والنهی عنه لا تکوهد لا تکوهد لا تکوهدد

تتمه ابواب مزید ثلاثی با همزه وصل غیر ملحق

منجمله ابواب مذکوره مصنف رحمه الله نه باب در کتاب تحریر فرموده چهار باقی

که در کتب معتبره هست شاید بسبب قلت آنها ذکر ننموده باب دهم

بروزن اِفْعِیَّالٌ بزیادة همزة الوصل قبل الفاء والیاء المشددة

بعد العین چون اَلْاِهْبِیَّاخُ خرفتار رفتن و آن نوعی از خرامان

رفتار است تصریفه اِهْبَیَّخَ یَهْبَیِّخُ اِهْبِیَّاخًا فهو مُهْبَیِّخٌ

الامر منه اِهْبَیِّخْ و النهی عنه لا تَهْبَیِّخْ باب

یازدهم بروزن اِفْتِعَالٌ بزیادة همزة الوصل قبل الفاء

والتاء بعدها والهمزة بعد العین چون اَلْاِسْتِلَامُ

بسودن سنگ را بلب یا بدست تصریفه اِسْتَلَأَمَ یَسْتَلْئِمُ

استلاما فهو مستلئم واستُلئم يُستلأم استلاما

فهو مستلأم الامر منه استلئم والنهى عنه لا تستلئم

باب ششم از مهموز بروزن افعيلال بزيادة همزة الوصل

قبل الفاء والواو بعد العين والياء بعد اللام چون الاذيلاء

صرف صغير دال تا كار فوت نشود تصريفه اذلولى يذلولي

اذليلاء فهو مذلول الامر منه اذلول والنهى عنه

لا تذلول باب سيم و مهم بروزن افعلال بزيادة همزة

براى اختصار عبارت صيغهاى مجهول را كم نوشته ۱۲

الوصل قبل الفاء والتاء قبل العين والهمزة بعد اللام چون

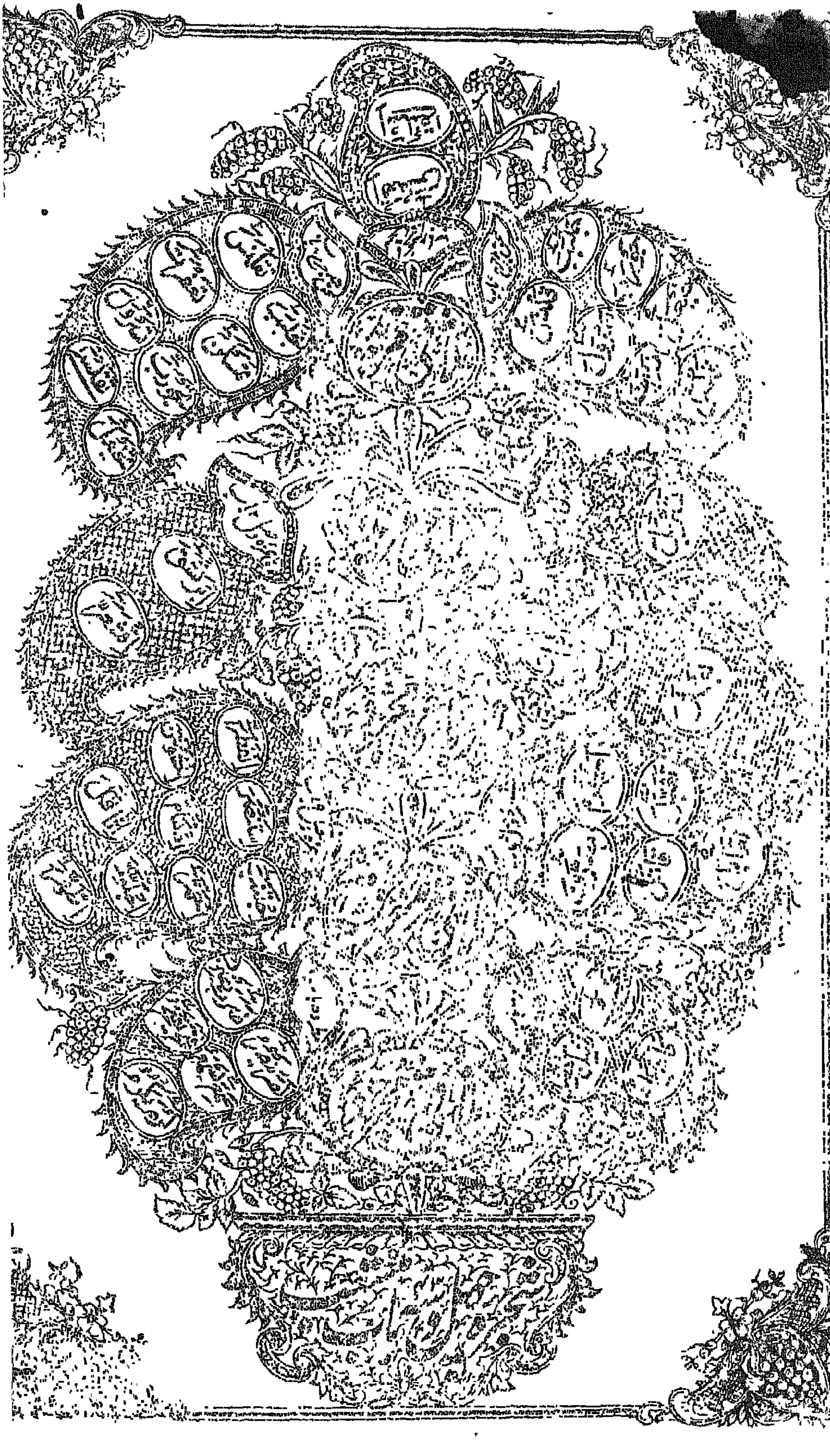
الاستلقاء بشش صيغة تصريفه استلقى يستلقي استلقاء

فهو مستلقي الامر منه استلق والنهى عنه لا تستلق

منشعب منظوم

بعد حمد خدا و نعت رسول
فعل زان رو که از حروف اصول
موجزش می‌کنم منظم بیان
هر یکی این دو قسم را ای یار
پس ثلاثی مجرد ست و قسم
مطرد شد به پنج باب علم
شاذ وی راست زانکه از سه باب
پس ثلاثی مزید را شش ست
قسم ملحق بود او از باب نگر
باشد بعد از این در باب
اجتناب است و دیگر استنصار
باز اخشوشن است و افعوال
شو هم اطمئن بدان بی فصل
پنج باب است اولین اکرام
چارمین را مقاتله بشمار
پس رباعی مجرد از زاید
بر دو گونه مزید فیه بدان
یک آن قسم اولین ای یار

گوش کن از من ظلوم و جهول
شد مرکب و نوع شد منقول
یک ثلاثی دگر رباعی دان
چون مجرد مزید فیه شمار
مطرد و شاذ دان تو آنرا اسم
نصر و ضرب و سمع و فتح و کرم
حسب فعل است و کاد هم در باب
از رباعی است ملحق و باثیست
همزه وصل آیدش بر سر
کان در آید از و بود نه باب
انفطار احمرار و احمیرار
ششم اثاقل ای جوان در حال
و آنکه ناید برو همزه وصل
از تکریم پس تقبل نام
هشتمین هست تقابل از بردار
غیر یک باب بعثره ناید
یک مع حرف وصل یک بی آن
باب احرنجم ست اقشعرار



اشتہار

یہ کتاب مجموعہ میزان منشعب ہے کہ بمحنت شاقہ بصرف زر
کثیر و اہتمام سعی مولوی عبد العلی صاحب جدید
طیار ہوئی بموجب قانون نمبر ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ء داخل
رجسٹری گورنمنٹ ہوئی
کوئی صاحب بدون اجازت
اس عاجز کے قصد
چھاپنے کا
نہ کریں